

بیست و سوم حوت شهادت مظلومانه رهبر شهید استاد مزاری و یاران
 قهرمانش را به پیشگاه ولی عصر (عج) و ملت مسلمان افغانستان تبریک
 و تسلیت عرض مینمایم.



طلوع وحدت

ارگان نشریات ترنیم گزین حزب وحدت اسلامی افغانستان - کویته

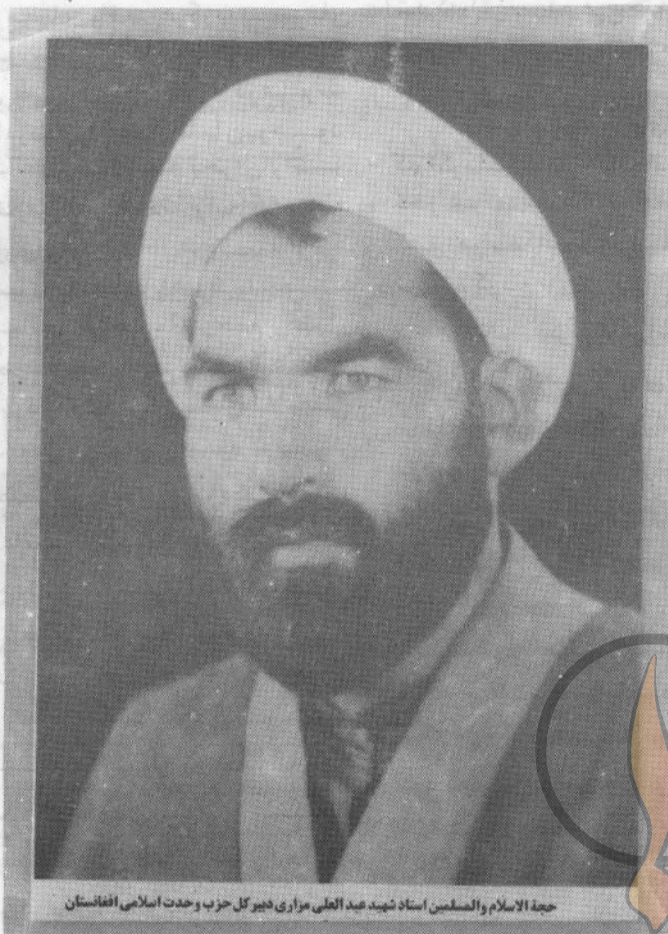
شماره (۵۹ و ۶۰) سال پنجم دلو و حوت ۱۳۷۴ هـ ش ۱۴۱۶ هـ ق ۱۹۹۶ میلادی

ویژه نامه

سالگرد شهادت رهبر

«شهید مزاری»

NP 349



حجة الاسلام والمسلمین استاد شهید عبد العلی مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان



در اولین سالگرد شهادت رهبر و بنیانگذار نهضت عدالتخواهی در افغانستان

اکنون که در آستانه فرارسیدن اولین سالگرد شهادت رهبر و بنیانگذار نهضت عدالتخواهی در افغانستان حجت الاسلام والمسلمین (رهبر) شهید عبدالعلی مزاری و یاران با وفایش که یکسان قبل در تاریخ ۲۳ حوت توسط مزدوران اجانب و نقاب پوشان مسلمان نما گروه موسوم به (طالبان) باتوسل به حیل و غیره و تعهد و قسم بطرز فجیعی مظلومانه به شهادت رسیدند قرار داریم، جادارد تمامی نویسندگان، هنرمندان، واعظان و جراید متعدد دین شان را در قبال این اسوه قهرمان فریادگر حق و عدالت، ترجمان دردهای دردمندان بانشر و پخش ابعاد شخصیت و اندیشه بلند این رود خروشان که بمثابه خورشید درخشید و از میان مارفت ادانمایند، ولی ما خود را شایسته بیان آنهمه عظمت که این مرد بزرگ دارا بود نمیدانم، اما من باب ادای دین بحد توان یادواره ای راتحت عنوان ویژه نامه اولین سالگرد تدارک دیده ایم که به پیشگاه ملت مسلمان خود تقدیم مینمایم. ۲ صفحه

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

در صفحات دیگر

- * گذری بر زندگی استاد مزاری دبیر کل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان ۲ صفحه
- * ساختار اجتماعی و شکل گیری رهبری جامعه هزاره (قسمت دوم) ۶ صفحه
- * مصاحبه کوتاه با خانواده رهبر شهید (مادر، خواهر و همسر) ۱۴ صفحه
- * مذهب و سبب توجیه نظام هیئتاری در حاکمیت فاشیستی ۹ صفحه
- * علامه بلخی پیش آهنگ نهضت اسلامی در افغانستان ۱۱ صفحه
- * فروب خورشید ۲۲ صفحه
- * بلال زمان ۲۱ صفحه
- * متن مصاحبه استاد محقق عضو شورای مرکزی و مسول شورای ولایتی شمال کشور و نماینده حزب وحدت اسلامی در جلسات اسلام آباد. ۱۷ صفحه
- * محترم دکتر جنرال علی اکبر قاسمی عضو شورای مرکزی و توانمندان فرقه ۹۰ حزب وحدت اسلامی وارد کویته بلوچستان شد.
- * اعلامیه مهاجرین و تاجرین مقیم جاپان. ۱۲ صفحه
- * مصاحبه اختصاصی با برادر محمود حکیمی یکی از فرماندهان حزب وحدت اسلامی. ۱۰ صفحه
- * شعر معاصر افغانستان. ۱۶ صفحه
- * گزیده اخبار. ۲۳ صفحه

طلوع وحدت

جریده: سیاسی، فرهنگی، عقیدتی، خبری

صاحب امتیاز: حزب وحدت اسلامی.....

مدیر مسئول: م، ط، حاج نظری

فون و فاکس نمبر ۸۳۴۹۶۴ فاکس ۸۴۰۳۷۱

آدرس: کویته پاکستان، پست باکس نمبر ۱۲۲-



در اولین سالگرد رهبر

واما حاشا: دله خراش ۲۳ حوت ۱۳۷۲ درین روز ددمشان تاریخ علیرغم تعهد و پیمان رهبر آزاده کان را بر خلاف موازین شرعی اسلام و عرف بین المللی اسیر و بیارانش بطور دسته جمعی به شهادت رساندند که این جنایت هولناک به تنهافریداد کرد عدالت خواهی رادر کشور بیه شهادت رساندند بلکه عدالت درین حادثه قربانی شد و از آن به بعد به ویرانی، بربادی و کشتارهای بی رحمانه ملت مظلوم افزوده گشت نه تنها صحتی به معنای واقعی هرگز بیدمان نیامد، بلکه تبدیل به روئیا گشت، در حالیکه رهبر شهید مزاری طی سه سال مبارزه در غرب کاین سد مهمی رادر برابر انحصار طلبان بوجود آورده بود و میرفت عنقریب ریشه بحران را بر کند که (جهال) تاریخ این حادثه را بار آورد و به بحران و آتش افروزی دامن زد.

ایجاد شخصیت و اندیشه رهبر شهید مزاری درین مقاله هائی گنجد، اودر جمع رهبران جهادی کشور شخصیت منحصر بفر تاریخ محسوب میگردد که با دارا بودن خصلتهای ممتاز اسلامی و انسانی جامعیت ویژه گیهای برجسته ترین رهبران را بخود اختصاص داده بود و ویژه گیهای " چون فریادگر عدالت، پرچمدار واقعی وحدت ملی، ایجاد کرد وحدت، عظمت و اقتدار شیعیان افغانستان بود و شجاعترین، مقاومترین، باوقا ترین، صادقتترین، فداکارترین، مخلص ترین و با داشتن تعهد و تقوی و تعهد شرعی، عزت و کرامت نفسی، استقامت و استواری، جسارت، انقلابی و مباحث، جوانمردی و غیرت، بلند نظری و سعه صدر، عفو و گذشت حق طلبی و دفاع از مظلوم اخلاص و بی ریاپی در عمل، عشق ب مردم و محرومین و روحیه خدمت به آنها صداقت و امانتداری، ساده زیستی، تیز بینی و دقت نظر، تدبیر و مدیریت، نظم در کارها و تفکر تشکیلاتی روح ایثارگری، از خود گذری، شهادت طلبی و ۰۰۰ که مجموعه حملتها از او یک رهبر شایسته ای ساخته بود که در قلوب مردم جای داشت " اینک یکسال از شهادت آن رهبر بکانه گذشت و کشور مظلوم افغانستان همچنان در بحر عمیق غرق است و آتش افروزی ادامه دارد و هیج گونه روزنه امیدی از صلح پیدانیدت و تنهاسا محافل سیاسی داخل و خارج از کشور قدردان رهبر شهید مزاری رادر جهت پدید آوردن صلح و ثبات ضایعه میداند، بلکه قاتلان رهبر شهید مزاری گروه موسوم به طالبان بیژطی مصاحبه ای این جنایت را که در کتب شده اند محکوم و از استاد مزاری بعنوان رهبر نقید یاد کردند.

آنچه که این بر خورد هابرمی آید اینست که حقانیت رهبر شهید و بطلان دشمن هویدامسی

گردد، چنانچه اصف احمد علی وزیر خارجه پاکستان به مزار شریف رفته و در مزار رهبر شهید حضور یافته و بان نثار گل نماید که این خود تفهیم حقانیت است.

بهر حال رهبر شهید استاد مزاری برای مردم افغانستان بالعموم و برای ملت مظلوم هزاره و شیعه خصوصاً " خدمات شایان وارزنده انجام داده که ما بگوشه و شمه از آن اشاره میکنیم:

۱- ملت شیعه و هزاره افغانستان که در طول تاریخ مظلوم و محروم و لکد مال شده بود بطوریکه هویت سیاسی خود را از دست داده بود، اما تلاش، مقاومت و درایت رهبر شهید مزاری باعث شد که این مردم در صحنه های سیاسی، نظامی کشور حضور قدرتمند یافته و هویت گذشته خود را بازیابد.

رهبر شهید مزاری با ایجاد خط حق خواهی که اگر ملت ما را ادامه دهد حقوق شان ضایع نخواهد شد با مطالعه دقیق وضعیت سیاسی کشور خواستگاه ملت شیعه و هزاره را چینی ترسیم کرد.

الف: سرنوشت آینده کشور بر اساس انتخابات و معیار نفوسی تعیین گردد.

ب: سیستم اداری کشور که در گذشته ظالمانه بوده بر معیارهای نفوس تغییر یابد.

ج: مذهب شیعه و سنی در کشور چون پیروان کافی دارد بایست رسمی باشد.

د: ظلم و تبعیض نارواریشه کن و بجای آن در تمام سطوح عدالت اجتماعی برای تمام ملت های ساکن در کشور تاءءمین گردد.

آری رهبر شهید مزاری این کمترین بهائی بود که برای ملت خودش با توجه به زجرهای تاریخی و زحمات و خسارت های که در طول جهاد داده است مطالبه میکرد و اکنون ملت ما آخیرین نفرو نفس این خواستهارا از دست نخواهد داد چون رهبر فقید شان برای تحقق این خواستها قربانی شد.

بنیاد اندیشه

۲- از سوی دیگر رهبر شهید مزاری نه تنها در سنگر دفاع از حقوق مردم شیعه و هزاره قرار داشته بلکه در سنگر دفاع از حقوق محرومین و تمامی ملیت های ساکن در کشور همچون هزاره، ازبک، پشتون و ترک و ۰۰۰ بود، او معتقد بود که هر آنچه برای یک پکتیایی پشتون داده میشود برای یک هزاره بامیانی هم داده شود و اگر هر آنچه برای یک تاجک هراتی داده شود برای یک ازبک مزاری نیز باشد، اودرین راه تلاش وسیعی نمود و بطور صادقانه در پی حل بحران خا مانسوز که کینه و دشمنی عمیقی را بین ملیت های ساکن بر افروخته بودند برآمده بود که تا حائی موفق گردید و نمونه بارز آن ایجاد شورای هماهنگی است که پیوند دهنده ملیتهای مختلف است.

در اخیر ضمن محکومیت این جنایت

هولناک، شهادت رهبر شهید مزاری و باران با وفایش رابه پیشگاه امام زمان (عج) و ملت مسلمان و بخصوص مردم آزاده افغانستان و جامعه هزاره و شیعه افغانستان تبریک و تسلیت عرض مینمایم و به امید آنکه بتوانیم راه آن بزرگوار را ادامه دهیم.

پایان

اخبار

گزارشی از برنامه تجلیل حادثه افشار در کراچی پاکستان

بر اساس گزارش رسیده بتاریخ ۲۱ رمضان المبارک مصادف با ۲۲ دلو محفل باشکوهی به مناسبت شهادت مولای متقیان حضرت علی (ع) و سومین سالگرد فاجعه غم انگیز و خونین افشار دایر گردید. محفل در ناحیه حسین هزاره کود کلشن اقبال با همکاری مسئولین و اعضای انجمن امید رهبر شهید کراچی برگزار گردید و پروگرام فاتحه خوانی و قرآن خوانی با شرکت مهاجرین و انصار محله مذکور ادامه یافته و در اخیر سخنرانان متعددی به ترتیب پیرامون شهادت حضرت علی (ع) و حادثه جانسوز افشار یکی پس از دیگری سخنرانی نمودند.

ابتدا برادر محمد یقین یکی از مسئولین انجمن امید رهبر شهید قطعه شعری قرائت و پس از آن قطعه شعر دیگری توسط آقای علیزاده نماینده مهاجرین در قصبه کالونی درباره قضیه غم انگیز و خونبار افشار سروده شد، بدنبال آن آقای قاسمی یکی از مسئولین انجمن درباره شهادت حضرت علی (ع) و قضیه افشار صحبت مفصلی نموده و قضیه افشار را تکرار تاریخ پس از دوره عبدالرحمن تلقی نمودند، سپس آقای عسکرزاده سرپرست انجمن امید رهبر شهید درباره قضیه خونبار افشار نحوه وقوع و چشم دید خویش را که ایشان از جمله اسرای افشار بوده برای حضار بیان داشته و پایداری و مقاومت رهبر شهید را توصیف نمودند.

در اخیر محترم آقای شریفی یکی از مسئولین انجمن در مورد اوضاع سیاسی کونی کشور جنایات که در انشار صورت گرفت و نقش خائنین ملی در آن و زنده نگهداشتن خطر رهبر شهید صحبت نموده و درباره وحدت ملی تاکید ورزیده و وحدت ملی رادر شرایط کنونی یکی از واجبات برای ملت هزاره اعلام نمودند.

پروگرام با صرف افطاری که از طرف اعضای انجمن ترتیب داده شده بود ساعت ۷ شام اختتام پذیرفت.

گذری بزندگی استاد مزاری دبیرکل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان

تلخیص و برگرفته شده از ویژه نامه سراج

شود ولی این مقدار هرگز نمیتواند عطش روح — تشنه استاد را فرونشاند و لذا در اوائل بهار سال ۱۳۵۱ با اخذ پاسپورت، برای ادامه تحصیل عازم خارج کشور شد و از آنجا که علاقه خاصی به حوزه علمیه قم پیدا کرده بود، پس از مسافرت به عراق و زیارت عتبات مقدسه در نجف و کربلا به ایران برگشته و تا سال ۱۳۵۵ بدون وقفه به تحصیل دروس حوزوی ادامه می دهد.

زندان و بازگشت به وطن : پس از اتمام تحصیل در حوزه علمیه قم آن هم در سالهایی که مبارزه اسلامی در ایران به رهبری بت شکن زمان رهبر فقید جهان اسلام حضرت امام خمینی (ره) با شدت تمام ادامه داشت شخصیت سیاسی و فکری استاد مزاری، نضج و پختگی بیشتر پیدا کرده و بار و حیه سرشار از امید و اطمینان و اراده جدی و استوار تصمیم گرفت که با الهام از خط مبارزاتی حضرت امام خمینی (ره) برای نجات مردم افغانستان وارد صحنه سیاسی شده و مبارزه جدی را آغاز نماید و از این رو با سفر به عراق با امام خمینی (ره) و برخی از شخصیت های دیگر مبارز ایرانی دیدار میکند و درباره وضع سیاسی و وظایف مبارزاتی به گفتگویی پردازد و سپس به ایران می آید و در مرز ایران دستگیر و زندانی میشود و در زندان با شهید رجایی از نزدیک آشنایی می شود که در برخی از مصاحبه ها خاطرات خود را از این آشنایی نقل کرده اند. استاد شهید در زندان به دست ساواک شاه بشدت شکنجه میشود، به اندازه ای که داغهای سوختگی آن تا مدت ها در بدن ایشان هویدا بوده است خود استاد می گفت :

روزی سیگار روشنی را روی صورتم خاموش کردند به امید اینکه يك آخ بگویم ولی تا آخر چشم در چشم آنها دوخته و ساکت و صبور ماندم تا شخصیت يك طلبه افغانی را خرد نتوانند.

مبارزه سیاسی سازمان یافته : همانطور که اشاره شد فعالیت های سیاسی استاد شهید از آغاز دهه پنجاه شروع میشود دهه ای که آستان حوادث بی شماری به حساب می آید، استاد شهید در این مقطع از بنیانگذاران اولیه "سازمان نصر افغانستان" محسوب می شود.

چهارکنت از توابع ولایت بلخ متولد گردید و دوران کودکی را در محیط گرم خانواده متدین و مذهبی بسربرد و از آنجا که پیشه پدر و برادر استاد، زراعت و مالداري بود از کودکی با مشکلات جامعه آشنا شده و شرایط زندگی مردم را با تمام وجود خود لمس کرد.

دوران کودکی استاد همزمان است با اوج حاکمیت استبداد و فاشیسم محمد زائی در افغانستان که از یک سو مردم هزاره جات به رهبری ابراهیم گاو سوار شهرستانی معروف به گاو سوار، قیام بزرگی را علیه سرسپردگان رژیم در هزاره جات پشت سر گذاشته بودند و از سوی دیگر علامه شهید بلخی بایارانش قیام مسلحانه خود را آغاز کرده و متأسفانه در اثر خیانت، نقشه ایشان افشاد و به زندان افتادند، این شور و شوق انقلابی در اوج دوره خفقان و اختناق صدر اعظمی داود خان بدون شك در پرورش روحیه انقلابی و مبارزه جوشی استاد بدون تأثیر نبوده است.

استاد شهید در اوایل دوره جوانی خود اولین الهامها را از علامه سترگ شهید (بلخی) گرفته است زیرا این مطلب را بارها تکرار میکرد که در اولین ملاقات با بلخی تحت تأثیر او قرار گرفته و دیدار با او سر نوشت ایشان را تغییر داده است بطور نمونه استاد میفرمود :

"چند روز که بلخی در قریه ما و در مهمانخانه ما بود از صحبت های او خیلی چیزها یاد گرفتم بلخی مرا به درس خواندن و عسکری رفتن تشویق میکرد و همچنین میفرمود :

"من به دستور و تشویق بلخی به عسکری رفتن و او برای من می گفت : اگر ملای شوی باید مجتهد شوی و اگر روضه خوان می شوی باید واعظ و خطیب شوی و اگر سیاستمدار می شوی باید رئیس و وزیر شوی و مامور نه مامور و ..."

دوره سربازی استاد با همه مشکلات طاقت فرسای آن، منشا تحول بزرگی در اندیشه استاد شهید میشود که خود از آن به عنوان يك محفل درس و مکتب و عبرت آموزی یاد می کند زیرا برای اولین بار با وضعیت رژیم حاکم و برخورد مامورین با مردم و زندگی سراسر رنج و حرمان احاد ملت در اقصی نقاط کشور آشنا میشود و از همان عاشق و علاقه اش به تحصیل بیشتر شده و تصمیم می گیرد که به هر شکل ممکن به فراگیری علم و دانش بپردازد. و لذا در حین دوره عسکری هم در حد ممکن در نزد يك مولوی درس می خواند و بعد از بازگشت به منطقه باز هم فوراً "در مدرسه — شیخ سلطان در مزار شریف که در آن زمان رونق خاصی داشت، به ادامه تحصیل مشغول می

در تاریخ کشور ما افغانستان مخصوصاً " در میان شیعیان مظلوم این سرزمین با همه قتل عامها، تخریبها، نسل کشیها و ستمگری های رژیمهای ضد مردمی، باز هم در هر دوره و زمانی رجال ظهور کرده اند که هر يك در مقطع خود، برای مردم اسوه و الگو و عامل تپش جامعه بوده اند گرچه با قتل عام مردم هزاره جات توسط امیر عبدالرحمن جابر در یکصد سال پیش، احتمال این میرفت که دیگر به این زودیها در این جامعه مردمی قذبلند نکند و قهرمانی، از مادر زاده نشود اما از آنجا که نمیتوان با سنت های حکیمانانه الهی مبارزه کرد، می بینیم که همواره از میان قشر های مختلف این مردم، مردان بزرگی برخاسته اند همچون دانشمند و مورخ مشهور فیض محمد کاتب و دانشجوی قهرمان شهید عبدالخالق و شجاع مرد مبارز ابراهیم خان گاو سوار و علامه شهید اسماعیل بلخی و در راستای همین رجال بزرگ است که در عصر حاضر پس از سپری شدن يك قرن کامل از سقوط هزاره جات در زمان عبدالرحمن خان، مرد سترگی قدم در صحنه می گذارد که واقعا " بحیث يك رهبر دلسوز، انقلابی، مقاوم، نشکن با درایت و خردمند، برای مردم خود شخصیت می دهد، در دل های آنان شعله های امید بود بر می افروزد، به آنان درس عزت و سربلندی و مناعت طبع و علوهمت و راه و رسم مبارزه و مقاومت را می آموزد.

او شهید قهرمان، رهبر فرزانه، پدر خرد مند فرمانده لایق، سیاستمدار ورزیده، انقلابی آگاه، مجاهد کبیر، چهره استوار و نامدار انقلاب اسلامی افغانستان حضرت حجت الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزاری دبیرکل شهید حزب وحدت اسلامی افغانستان است که **چکله لی** پیش به تاریخ ۲۲، ۱۲، ۷۳ به دست گروهك نو ظهور و مشکوك موسوم به " گروه طالبان — طرز فجیع به شهادت رسید، قاطعیت، نستوهی متانت قناعت، پارسایی، تعهد، تدین، عشق به مردم، سعه صدر، مقاومت و پایداری و ایمان و اراده مستحکم و خلل ناپذیر، مجموعه اومافی است که از وجود او يك شخصیت مقتدر انقلابی و يك پشتوانه و تکیه گاه استوار و مطمئن برای مردم ساخته بود و از همین جهت مردم مسلمان ما و — مخصوصاً " شیعیان محروم افغانستان به ایشان به عنوان يك قهرمان ملی و سردار شهید اسلام می نگریند.

دوران کودکی و محیط خانواده : استاد شهید عبدالعلی مزاری فرزند حاجی خداداد در سال ۱۳۲۶ هـ ش در قریه نانوائی

دیگر به انجام وظیفه می پردازد تا جایی که در یکی از حنکها، شانه خود را دیوار سنگی مجاهدان قرار می دهد که در اثر فیر مداوم ماشین در بر سه شینوایی ایشان آسیب می رسد و از این جهت در شینوایی مشکلاتی داشتند.

استاد شهید تا سال ۱۳۶۰ سرگرم فعالیت های گوناگون سیاسی، اجتماعی و نظامی در منطقه بود و در آن سال به خاطر پاره ای از ضرورتها و مشکلات استاد شهید در اوایل زمستان بطور ناشناس به منظور مسافرت به خارج از منطقه بیرون شد یکی از همراهان استاد در آن سفر می گوید روزی که می خواستیم از طریق فرودگاه کابل به هرات پرواز کنیم در صف تلاش (بازرسی) قلب مابه شدت می زد که نشود استاد را بشناسند در همان هنگام بود که یک سوداگری بسته از اناثیه خود را به دست استاد داده گف: کاکا! بگیر شما بار ندرید تا پول اضافه بار من کمتر شود، استاد که لباسهای خود را بین یک دستمال بسته و محکم زیر بغل گرفته بود، فقط لبخندی زد و آن بسته را با خود گرفت.

استاد شهید سپس وارد ایران گردید و دور تازه ای فعالیت های سیاسی ایشان در خارج از کشور در میان مهاجرین و گروه های سیاسی و محافظ فرهنگی آغاز گردید.

سفر بداخل کشور

تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان
در اوایل سال ۱۳۶۵ استاد شهید تصمیم گرفت که به منظور باز دید از جبهات داخل کشور و باز نگری از اوضاع سیاسی نظامی و موقعیت انقلاب اسلامی افغانستان به داخل کشور برود و لذا با جمعی از شخصیت های دیگر راهی میهن اسلامی شدند، استاد شهید پس از بررسی اوضاع جبهات و تغییرات وارده بر روحیه مجاهدان و موقعیت قوای اشغالگری و رژیم خلقی و وضعیت برتری طلبی و انحمار گرایی و گروه های سیاسی مقیم پیشاور به این نتیجه رسید که گروه های شیعی جز اتحاد کامل سیاسی، تشکیلاتی هیچ راه دیگری برای ادامه حیات و حفظ موقعیت مردم خود ندارند و از این رو تلاش وسیعی را برای تحقق این هدف آغاز کرد که سرانجام پس از تشکیل کنگره ها، سمینارها و نشست های متعدد در پنجاب لعل بهسود و جاغوری و بررسی دیدگاهها و نظرات مسئولین، فرماندهان، مجاهدین و مردم، به تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۶۸ رهبران و مسئولان جهاد از سرتاسر مناطق شیعه نشین و از کلیه احزاب و گروه ها در مرکز بامیان جلسات تاریخی و سرنوشت ساز خودشان را آغاز کردند، این جلسات ۹ روز ادامه پیدا کرد و اعضای شرکت کننده پس از ۱۶ دور جلسه، تصمیم نهایی را مبنی بر اتحاد کامل گروه ها اتخاذ نموده و کمیونی را مأمور نمودند که قطعنامه ای تحت عنوان "میثاق وحدت" آماده نمایند، این میثاق نامه در ۲۰ ماده تهیه گردید و در طی مراسم باشکوهی، همگی میثاق را

امضا نموده و دست روی قرآن گذاشته و به نام خداوند سوگند یاد کردند که گروه های قبلی را منحل و در راه تشکیلات جدید یعنی حزب وحدت اسلامی افغانستان بذل مساعی نمایند در همه این گردهمایی های سنگین و خسته کننده این شخصیت سردار رشید ما، استاد مزاری بود که با منطق قوی و استدلال متین و شکیبایی و خویشتنداری خود، حرکت جدید را بسوی مقصد اصلی یعنی اتحاد واقعی شیعیان همیشه مظلوم افغانستان هدایت کرد و حیات جدیدی به کالبد جامعه، رنجور زخم دیده، ما بخشید.

در این راستا بود که در اواخر ۱۳۶۸ هیئت بلند پایه و ناممکن از طرف مرکز حزب وحدت اسلامی افغانستان در بامیان اعزام جمهوری اسلامی شدند، این هیئت را نیز رهبر فعیب ما حضرت استاد مزاری سرپرستی می کردند و در کنار او شخصیت دوم هیئت سردار رشید دیگر استاد شهید صادقی (نیلی) قرار داشت و این برای اولین بار بود که رهبران شیعیان افغانستان شخصیت واقعی خود را به نمایش گذاشتند و از مزاری - صادقی که بار آمده های استوار و چهره های صادق و صریح و با چپنهای برك هزاره گی خود، به حیث سمبل ملت هزاره و شیعه هویت واقعی مردم ما را نشان میدادند توسط مهاجرین و طلاب افغانی مقیم ایران، در کنار مرقد مطهر حضرت امام خمینی در بهشت زهرا استقبال بی نظیر و تاریخی به عمل آمد و از آن لحظه همگی فهمیدند که جامعه شیعه افغانستان در حال بیدار شدن است البته سنگ اندازیها و موانع زیادی در راه وحدت وجود داشت اما مقاومت و سرسختی هیئت بخصوص استاد شهید مزاری و استاد شهید صادقی نیلی رضوان الله تعالی علیهما - و همچنین بیداری، هوشیاری طلاب جوان و مهاجرین دل سوخته، تمامی ترفندها و اختی ساخت.

استاد شهید و هیئت همراه تشکیلات حزب وحدت را در ایران و پاکستان و چندین کشور دیگر بطور رسمی فعال ساخت و این برای اولین بار بود که اقشار گوناگون مردم مادر داخل و خارج کشور با چهره استاد مزاری آشنایی یافته و در وجود او نشانه های کسی را یافتند که با تمام وجود و با کمال صداقت و پایداری و شهامت و قاطعیت بی نظیر، داعیه نجات و عزت و آزادی ملتی را مطرح کرده و - حق از احقاق حق و تحقق عدالت اجتماعی و احبای هویت اصیل اسلامی و ملی می زند.

استاد شهید تصمیم گرفت که در راه یک کاروان کوچک و با مجموعه ای از امکانات و وسائیل فرهنگی از طریق جنوب غرب کشور به بامیان با ستا مقر شورای مرکزی حزب بازگردد که متا سفانسه این کاروان کوچک توسط حرامیان مجاهد نامکمین زده شد و در اینجا بود که شایعه گم شدن و اسارت استاد بر سر زبانها افتاد و این وضع یک حالت

سردرگمی آمیخته با وحشت و امیدواری را به وجود آورد و در حالیکه حریفان سیاسی و دشمنان وحدت از این شایعه خوشحال به نظر می رسیدند، مردم مظلوم و مهاجرین ما را اهاله ای از ترس و نگرانی و اندوه فرا گرفته بود و دوستان و دلخواهگان وحدت برای سلامتی استاد روز نذری گرفتند و مادر پیرو داغدارش در دیار غربت و در گوشه از شهر مقدس قم شب و روز در سجاده نماز برای فرزند پیر و مند ش که همیشه در اصطلاح خانواده او را "شیخ" صدا می زدند، مشغول دعا و نیایش بود و نذر کرده بود که اگر "شیخ" سالم باشد یک گوسفند را قربانی کند سرانجام این دعاها مستجاب شد و پس از -

تلاشها و جستجو، استاد را در کنار رودخانه ای در نوار مرزی یافتند که در گوشه آنزوا به دور از هیاهوی جهانی بامیان خود از روخانه ماهی گرفته و برای همراهانش می پزد، دوستان پیشنهاد کردند که ایشان به ایران بازگردند چون مسیر راه خطرناک و ناامن است اما او تصمیم گرفته بود که به هر ترتیب ممکن خود را به بامیان برساند هنوز استاد در دشتهای سوخته و طوفانزای جنوب غربی در جستجوی یافتن راه به قلب کشور (هزاره جات) بود که کنگره سراسری حزب در بامیان دایر شده و استاد را در غیاب با اتفاق آرا به دبیر کلی حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب کردند و این انتخاب هم مسیر زندگی استاد مزاری و هم سیر تاریخی حزب وحدت را تغییر داد، زمانی که استاد از بهر همت نجات یافته، پایه خاک هزاره جات گذاشت مردم هم نفس راحتی کشیدند چون رهبر شان از کام مرگ نجات یافته بود از این زمان به بعد بامیان سرزبانها افتاد و مرکز تصمیم گیری های مهم سیاسی - نظامی گردید. بامیانی که چون مجسمه ای بود در تاریخ وطن، ساکت و آرام بود - به یکباره روی آنتن رادیوها قرار گرفت و خبر ساز شد تا جایی که زمینه تفاهم جنرال های ناراضی رژیم نجیب از بامیان تدارک دیده شد زیرا بدون تصویب شورای مرکزی در بامیان مسئولین شمال - نمی توانستند با جنرال های مذکور وارد مذاکره شوند.

استاد در مدت اقامت در بامیان تشکیلات حزب را فعال ساخت برای آینده کشور و تصمیمات بعدی برنامه ریزی کرد و حزب را از حالت رکود بیرون آورد و تمام نیروها را به کار سازنده و داشت پیروزی مجاهدین و اقامت استاد شهید در کابل:

پای پیروزی مجاهدین در کابل، استاد مزاری نیز بامیان را ترک گفته از طریق مزار شریف اعزام کابل گردید در این میان استقبالی که مردم در مزار شریف و هم در کابل از استاد بعمل آوردند به گفته شاهدان عینی در تاریخ این شهرهایی سابقه بوده است حضور استاد در پایتخت کشور و نظارت بر اعمال مجاهدین حزب وحدت به





زودی وزنه سیاسی - نظامی شیعیان را در مقابل آنهایی که تحمل حضور قدرتمندان را در کابل نداشتند به نمایش گذاشت .

برای هیچ کسی پوشیده نیست که برخورد قاطع و تسلیم ناپذیری استاد مزاری برای هیچ يك از طرفداران رژیم کابل قابل تحمل نبود - بخصوص برای آنهایی که به بیگانگان قول حذف جامعه شیعه از افغانستان را داده بودند از این رو وقتی نتوانستند از حضور شیعیان در کابل جلوگیری کنند دست به طرح خطرناکی زدند. تا از طریق جنگ این هدف را تحقق ببخشند و از این رو در حالیکه حزب وحدت اسلامی برای تحلیل از سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) خود را آماده می ساخت در شب ۱۲/۳/۷۱ اولین جنگ توسط نیروهای متعصب و جنگ طلب سیاف بر حزب وحدت تحمیل گردید و پس از آن هر چند مدت یکبار جنگ خونینی بر مردم غرب کابل تحمیل میشد و سرانجام در ۲۲ دلو ۱۳۷۱ همزمان با سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نوطه به منظور براندازی مرکزیت حزب و به شهادت رساندن استاد مزاری به اجرا گذاشته شد و فاجعه خونین " افشار " پیش آمد که تا ابد به عنوان يك لکه ننگ باقی خواهد ماند در این فاجعه هر چند آنها به هدف خود که به شهادت رساندن استاد بود رسیدند ولی از دو جهت این فاجعه خطرناک بود اول از آن جهت که مردم مسلمان و مظلوم ما در محله افشار قتل عام کردند که انعکاسات جهانی آن با اسناد و مدارک درجی است که هیچ کس انکار نمیتواند و دوم از آن جهت که در این فاجعه دست خیانت از طرف نیروهای خودی نیز اغشته بود و بل عاملی اصلی فاجعه تلقی می شد .

استاد مزاری در طول عمر در تنهامورد که زار زار با صدای بلند گریسته است همین فاجعه افشار است که در یک گردهمایی عمومی در کابل به مردم قول می دهد که تا عاملین این فاجعه را به چوبه دار نکشد و انتقام مردم مظلوم را نگیرد آرام نخواهد نشست ، این حادثه تاسف بار گذشته از خسارات و تلفاتی که لازمه هر جنگ است برای شیعیان افغانستان این نتیجه گیری را نیز در پی داشت که بدون رهبر واحد ، قاطع و خرد مند و دلسوز نمیتواند به حیات سیاسی مذهبی - اجتماعی خود ادامه دهند و از آنجا که دبیرکل حزب در بدترین شرایط سیاسی - نظامی صحنه را ترک نکرده و در کنار مردم باقیمانده بود محبوب دلها شده و به رهبر ایده آل مردم مبدل شد و شعار " مزاری " رهبر برای اولین بار در فضای قلبهای مردم کابل طنین انداز شد .

همین مقاومت و پایداری و دفاع جدی و صادقانه از حریم شیعیان کابل باعث شد که علرغم بیش از ۲۰ جنگ تحمیلی و تبلیغات زهر آگین دشمن بر محبوبیت استاد در بین مردم و نیروهای مسلح و شورائی مرکزی و همه ارکان و تشکیلات حزب

بیش از پیش افزوده شود و به همین دلیل در اجلاس عمومی شورای مرکزی حزب در تابستان گذشته با زهم ایشان با اکثریت قاطع آرایه دبیر کل سی مجدد حزب برگزیده شدند .

استاد زاهدی مرد مجاهد و اندیشمند ، پیار همکار و همرزم و همدرد استاد شهید در سخنرانی تاریخی خود در کابل در این رابطه چنین گفت :
" وقتی فریاد " مزاری رهبر " را شنیدم با خود آرام گریستم ۱۰۰۰ این مسئله مزاری رهبر یعنی چه ؟ یعنی هزاره هایه این نقطه رسیده اند که روی يك نفر آگاهانه ، عالمانه ، فهمیده و بدون فشار دیگران توافق مینمایند که این برای من يك جهان ارزش دارد ، اگر بمیرم دیگر غمی ندارم ۰۰۰۰ این برای من يك افتخار است نه به این دلیل که حضرت استاد مزاری رهبر میشود ، به این دلیل که اراده ملی و آزادی برای مردم مقاوم ما موجود آمده است من به این موضوع افتخار می کنم و اگر بمیرم دیگر آرزویی ندارم کور شود چشم من که من " مزاری رهبر " را قبول نکنم ۰۰۰ به استاد من اخلاص و ارادت دارم و اگر ایشان دستور بدهند که من کاتبی کنم مخالفت نمیکنم و به دید باز می پذیرم ۰۰۰

خلاصه کلام کارنامه ها و دانه شهید سعید ما آنقدر گسترده و وسیع است که در این مختصر نمیگنجد شرح بیوگرافی ایشان در واقع شرح حداقل تاریخ متلاطم ۲۰ سال اخیر و تحلیل حوادث پرنشیب و فراز دوره جهاد و دو سال خونین اخیر کابل را میطلبد که انشاء الله در فرصت مناسب باید تدوین گردد .

شهادت افتخار استاد ما و آرزوی او بود .

مدتی پیش که وضعیت کابل هر روز بحرانی تر شده میرفت ، شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی و قوماندانها تصویب کرده بودند که باید حضرت استاد مزاری محل اقامت خود را تغییر داده و به نقطه دیگری در خارج کابل نقل مکان کند و امور کابل را جمعی از مسئولین و قوماندانها اداره نمایند اما پانچ ایستاد در برابر این تصویب این بود که : تا سس ۱۳۹۴

من تا آخرین لحظه در کنار مردم مظلوم غرب کابل خواهم بود و در آخر سر نوشتم یا اسارت است یا شهادت .
استاد واقعا " هم به این وعده وفا کرد و تا آخرین لحظه در کنار مردم باقی ماند اما پس از آنکه منطقه غرب کابل در محاصره شدید قوای شورای نظارت و اتحاد سیاف از یکطرف و قوای غدار و خیانتکار گروه مهاجم و عهد شکن موسوم به طالبان از طرف دیگر قرار گرفت ، استاد تا آخرین نفس ، مقاومت مردم را رهبری کرد و در مقابل قوای عهد شکن طالبان تا آخرین فشنگ خود نبرد بی امان را ادامه داد اما بالاخره به تاریخ ۱۲/۲۲-۱۳۷۲ همراه با سایر همراهنانش به طرز فجیع و مظلومانه و با دست و پای بسته به اثر شکنجه به

فیض بزرگ شهادت نائل آمدند .
با اینکه در داستان شهادت استاد روایات متناقضی نقل شده است ولی چند نکته مسلم و قابل توجه است :

اول اینکه بین گروه طالبان و حزب وحدت اسلامی توافقنامه ای به امضاء رسیده بود و در سایه همین توافقنامه بود که آنها در منطقه جنوب غرب کابل استقرار یافتند اما بر اساس نیت پلید خود تعهدات خود را زیر پا گذاشته و در حالیکه حزب وحدت اسلامی با قوای مشترک شورائی نظارت و اتحاد سیاف در نبرد شدید بود ، از پشت سر و به طور غافلگیرانه بر مراکز حزب وحدت حمله کردند و در این حین قوای شورائی نظارت نیز از فرصت استفاده کرده و با تهاجم همه جانبه ، غرب کابل را مورد حمله قرار دادند و در سایه این عهد شکنی و فرصت طلبی بود که مقرر استاد شهید و منطقه غرب کابل به تصرف دشمن درآمد ، دوم اینکه پس از تصرف غرب کابل توسط دشمن استاد مزاری با جمعی از یارانش به دست گروه عهد شکن و فریبکار طالبان اسیر شدند که سخنگوی آنان به طور رسمی از رادیوها اعلام کردند و مقتضای عرف بین المللی و وجدان انسانی این بود که آنان در برابر حفظ جان و سلامتی استاد شهید و همراهنانش مسئول باشند اما برخلاف تمام این مقررات استاد و یارانش را به طرز فجیع به اثر شکنجه و با سلاح سرد به شهادت رسانده و این نشان دهنده عمق کینه و خصومت این گروه ناکث و ناکس نسبت به رهبری حزب وحدت اسلامی افغانستان است .

سوم اینکه : گروه طالبان با عملگر داخیر خود مخصوصا " فاجعه جبران ناپذیر به شهادت رساندن استاد مزاری ثابت کرد که تمام شعار های اسلامی و صلح طلبی آنان ، الفاظ پوچ و تو خالی بیش نبوده و در ورای آن نیت پلید دیگری در سر دارند و میخواهند در پوشش این شعارها همه گروهها را خلع سلاح کرده و حاکمیت قرون وسطایی و فاشیسم کور دیگری را در افغانستان حاکم سازند هر چند به نایبوی و ویرانی همه کشور و قتل عام مردم و شهید شدن رجال و قهرمانان ملی و اسلامی افغانستان تمام شود .
چهارم اینکه : شورای نظارت نیز با عمل خود در غرب کابل پس از اسارت استاد به نقل از رادیو بی بی سی دست به جنایت زدند و اموال مردم را به غارت بردند و منازل مسکونی را ویران سازند اما واقعا " این کمال ناجوانمردی است که انسان از مردم غیر نظامی بی دفاع انتقام بگیرد این عمل در تاریخ بارها تکرار شده است .

این عمل در تاریخ ۲۲ و ۲۳/۱۲/۱۳۷۳ در کارته ۳ و کارته ۴ و قلعه شهاده و دشت آزاده کان تکرار شد .

پنجم اینکه : يك بار دیگر از تحریبیات مکرر تاریخ افغانستان عبرت آموخت که به قسم و قرآن و تعهد دشمن هرگز نباید تسلیم کرد و مسا



سازار اجتماعی و شکل گیری رهبری جامعه هزاره

قسمت دوم

است، خبر توطئه پلان شده از سوی انحصار چیان چیز دیگری نمیتواند باشد، درست است که اساسنامه حزب وحدت موضوع تعیینات را مورد منع قرار نمیدهد لکن منطق واقع بینانه چینی حکم میکند که برای هر اقدام اصولی، باید مصالح سیاسی و شرایط زمانی و مکانی مورد ملاحظه قرار گیرد. برای این اساس جامعه هزاره با درک حساسیت شرایط طرح تعیینات درون تشکیلاتی حزب وحدت اسلامی را یکمدابر خلاف مصالح سیاسی خود فریاد کشیدند.

مردم کابل زن و مرد، پیر و جوان از هر طبقه و قشر به سرکها آمدند و با شعارهای آتشین، طرح تعیینات را محکوم کردند، بعلاوه از هر جایی که هزاره نفس می کشید پیامهای مبنی بر محکومیت تعیینات بسوی کابل سرازیر شد، نمایش عجیبی در جریان بود در یکطرف مردم قرار داشتند که از رهبری قاطع و خرد سنده استاد شهید مزاری بزرگ حمایت میکردند و در طرف دیگر یک مشت آدمهای ضعیف النفس و معامله گری که همه مصالح مردم را در جیب های خود خلاصه می دیدند در واقعیت امر این شورای نظار بود که به جنک رهبری مردم هزاره آمده بود. مردم دقینا " دست های مسعود ربانی را در آستین اکبری - فاضل مشاهده میکردند و بخوبی میدانستند که مسئله فظی یک تعیینات ساده - درون حزبی نیست هدف شکستن ائتلاف رهبری

نظر داشتند اما عناصر از خود بیگانه، با آرزوی رسیدن بموقعیت برتر از طریق منحلہ کرائی، با حضور یک چنین همسرشی، مسعود ربانی خود را در توطئه خادبستی موفق احساس کرده با خیال آسوده، به سرمایه گذاری پرداختند. البته باید اذعان نمود که اگر چه این توطئه خادبستی در طرح تعیینات و پس از آن در پلان سوم کودتای ۲۳ سنبله، برای مردم معلنی شد لکن تخم گذاری آن به زمانی برمی گردد که هنوز شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی به کابل، نقل مکان نکرده بود، در این زمان است که آقای اکبری و فاضل با واسطت سید مصطفی کاظمی درباره شکستن نهاد رهبری جامعه هزاره با مسعود ربانی متوافق می رسند و سند های بین آنان امضا میشود در همین راستاست که آقای اکبری بدون اطلاع مقام دبیر کل حزب وحدت اسلامی و ملاحظه اساس نامه حزب با مسعود ربانی ملاقات مینمایند این ملاقات در حالی صورت می گیرد که نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف بفرمان مسعود ربالی - مناطق هزاره نشین به آتشباری مشغول اند. نکته در خور توجه این است که این ملاقات ها و توافقات هیچگونه تغییری در استراتژی جنگی مسعود ربانی، نسبت به حزب وحدت و مردم هزاره بوجود نمی آورد، این خود حکایت گرایان واقعیت است که در این توافقات و ملاقاتها، روی

قسمت دوم
مسعود وقت از جنگ نمی تواند نتایج مطلوب را کماپی ند، بلکه برعکس تحمیل جنگ بر هزاره باعث بیداری و شکل گیری رهبری در بافت اجتماعی جامعه هزاره میشود در راستای استراتژی جنگی شیوه خادستی تخریب درون - تشکیلاتی را، نیز عیاری می سازد. متأسفانه با توجه به محرومیت گسترده ملیت هزاره، همانگونه که در ادوارهای گذشته این شیوه توانسته بود، همبستگی این مردم را - اخلال نموده، شکست را بر مقاومت آنها تحمیل نماید، این بار نیز به نیکه به تخریبیات تاریخی این شیوه، پیروزی کسب می نماید. حزب وحدت اسلامی که از هشت گروه کوچکتر شکل گرفته بود، تالی الرغم تلاش های صادقانه و دلسوزانه استاد شهید مزاری بزرگمینی بسوی امحای گرایش های سبلی و بنیان یک تشکیلات قوی و یک پارچه، هنوز منحلہ کرائی در آن چهره نشان میداد، چه اینکه بودند افراد با صلاحیت و فاقد پایگاه مردمی که با خود خواهی جاغلانه می خواستند خود را به موقعیت برتر بکشانند و جز وسیله توسل به گرایش های پوسیده گروه های منحلہ، دست آویزی نداشتند. اینان تلاش داشتند که در درون تشکیلات حزب وحدت اسلامی به منحلہ کرائی دامن زنند و ازین طریق بموقعیت های برتر مسعود نمایند.

درین زمان است که آقای اکبری و فاضل با واسطت سید مصطفی کاظمی درباره شکستن نهاد رهبری جامعه هزاره با مسعود ربانی به توافقی می رسند و سند های بین آنان امضا میشود.

مردم هزاره است. بهر صورت صدای مردم با فیر لوله بسوی آنها و بخون غلطیدن چندین زن خاوش شد و تعیینات بر طبق مرام توطئه گران بجریان افتاد لکن چون نتایج تعیینات به رهبری مردمی صحه گذاشت آنچه که مطلوب، توطئه گران بود بدست نیامد، توطئه جدیدی آغاز شد. همانگونه که از خاصیت هر جریان غیر مردمی و زورمدارانه می باشد که اگر نتوانست از طریق قانونی به هدف برسد، وحشت و کودتای شوم و ربانی پس از وحشت و کودتای شوم، مسعود ربانی پس از آزمایش ناکام جنگ و طرح تعیینات، پلان کودتای را رویدست می گیرد، در همین راستا خانه سید مصطفی کاظمی به انبار اسلحه تبدیل میشود، این همانگونه که از خاصیت هر جریان غیر مردمی و زورمدارانه میباشد که اگر نتوانست از طریق قانونی به هدف برسد متوسل به ایجاد وحشت و کودتای شوم و مسعود ربانی پس از آزمایش ناکام جنگ و طرح تعیینات پلان کودتای را رویدست می گیرند.

شکستن رهبری جامعه هزاره، تا آنکه یکدم خادبستی صورت میگرفته. بنیاد اندیشه تازمانیکه شورای مرکزی در بادیان قرار دارد این تبانی ها از دید مردم مخفی است لکن وقتیکه مرکزیت به ابل منتقل میشود، حساسیت مردم نسبت به سر نوشت شان باعث میشود که توطئه ها، افشا شود، مردم رفت و آمد ها را دقیقاً زیر نظر می گیرند، زمانیکه موضوع تعیینات درون تشکیلاتی حزب وحدت مطرح میشود، مردم عمیقاً احساس میکنند که طرح موضوع تعیینات با استفاده از اساسنامه حزب در شرایطی که توطئه ها از رهسو برای شکستن اقتدار حزب وحدت در جریان است و وجودیت حزبی و مردم در خطر جدی قرار گرفته

برای اینگونه افراد که خود را فاقد پایگاه مردمی احساس می کردند، شکل گیری رهبری مردمی بسیار تلخ بود، این موضوع اقتدر برای آنها تلخ آوری بود که بصورت رسوا کننده ای در برابر حواست و شعار های مردمی فد علم کردند. انحصار چیان که دقیقاً به مطالعه نقطه ثبات ضعف پرداخته بودند، متوجه این خلا در ساختار حزب وحدت اسلامی گردیده در تقویت این روحیه منعی و تخریبی، سرمایه گذاری کلانی منظور کردند. هدف ازین - رسانید گذاری شکستن رهبری مردمی در جامعه هزاره بود، دقیقاً " عم انحصار چیان و هم عناصر فرست طلب، خود خواه و فاقد پایگاه اجتماعی درون تشکیلاتی، مردود را بسن هدف شد نهاد رهبری جامعه هزاره شکسته شود همسو گردیدند، البته انحصار چیان با چشم انداز انحصار ماکدبیت سیاسی در کل کشور به هدف فوق



در طرز تفکر انحصاری زورمدارانه مصلحت ملك ومملکت مطرح نیست آنچه که حائز اهمیت میباشد از دید زور و قوت است و در نهایت بازور شمشیر حکومت کردن .

در طرز تفکر انحصاری و زورمدارانه مصلحت ملك ومملکت ، مطرح نیست ، آنچه که حائز اهمیت می باشد از دید زور و قوت است و در نهایت بازور شمشیر حکومت کردن .

از نظر مسعود ، ترکیب جنبش طالبان یک ترکیب آسیب پذیر است آنچه که از نظر او بسیار خطرناک می نماید، رهبری جامعه هزاره هست برای اساس با وجود آنکه خود نیز تحت فشار طالبان قرار دارد، تصمیم می گیرد که از شرایط ناگواری که حزب وحدت در آن گرفتار آمده بهره برداری نموده ، جنگ دیگری را برای نابودی رهبری جامعه هزاره آغاز نماید، در این جنگ که تشویق مثلث ، انوری، فاضل، اکبری آغاز میشود مسعود از قبل خود را در قله پیروزی احساس می کند چه اینکه در این جنگ هم راه تدارکات برای حزب وحدت بسته است و هم قطعه گندیده ای از بدنه جامعه هزاره ، در کنار مسعود قرار دارد حالا این شانس مسعود است که از این قطعه جدا شده بعنوان گوشت دم توپ ، استفاده نموده، خود را به قله قهرمانی، صعود دهد .

مسعود در عین اینکه پلان جنگی را در سر دارد برای اغفال حزب وحدت از دفاع مشترک علیه طالبان سخن می گوید ، هیئت مسعود به غرب کابل می آید و در زمینه دفاع مشترک بارهبری حزب وحدت اسلامی به مذاکره می پردازد . دبیر کل حزب وحدت اسلامی که بارها، شورای نظار را از موافقت و هر بار چهره دوگانه آر، بر ملا گشته است ، بخوبی می داند که مسعود دروغ می گوید بهر صورت حزب وحدت اسلامی بر اساس استراتژی صلحجویانه خود که به هر اقدامی که در تجدید و قطع جنگ موثر باشد، پاسخ مثبت می دهد این بار نیز روی موضوع آتش بس بین نیرو های شورای نظار و نیروهای حزب وحدت وارد مذاکره میشود .

البته نباید فراموش کرد که در این زمان دیپلوماسی حزب وحدت اسلامی در مذاکره با طالبان نیز جریان داشت لکن عوامل نفوذی امنیت شورای نظار و همچنین منطق خودخواهانه طالبان مانع ازین می شد که طالبان بتوانند مصالح کشور و منطق روشن حزب وحدت را درک نمایند .

آخرین هیئتی که بدعوت آقای ربانی از سوی حزب وحدت به مرکز شهر رفته با استاندار وارد مذاکره گردیدند ، با این پیام برگشتند که آقای ربانی به آنها گفته است که فردا صبح جواب قطعی را خواهد داد، تاریکی شب هنوز

این يك حقیقت انکارناپذیر است که حزب وحدت اسلامی و رهبری آن سد بسیار سنگین در برابر شیوه انحصار مسعود و ربانی بود و این حزب صادقانه میکوشد که حاکمیت مردمی بر مبنای برادری ملیت ها در افغانستان استقرار یابد .

حرکت خود را بسوی کابل از طریق غزنی- لوگر و غزنی- میدان شهر ، انتخاب می کنند، مسعود ربانی بخوبی می داند که با پیشروی طالبان در این مسیر - بیشترین ضربه را حریف سرسخت آنها یعنی حزب اسلامی حکمتیار - متحمل میشود و در نهایت اگر طالبان بتوانند به دروازه های کابل برسند ، چهار آسیاب و غرب کابل که به ترتیب زیر تسلط حزب اسلامی و حزب وحدت میباشد در مرحله اول قرار دارد، با این دیدگاه مسعود نه تنها به مقابله طالبان بر می خیزد که از لحاظ تبلیغاتی، زمینه های ذهنی را برای پیشروی طالبان آماده میسازد، طالبان بدلیل هویت پشتون بودن خود سرعت در مناطق پشتون نشین به پیش میراند و این پیشروی سریع ، منجر به غرور زاید الوصفی در آنها میگردد، نیروهای حزب اسلامی که تا حال سرسختانه در مقابل تاجیک ها جنگیده اند در برابر طالبان انگیزه جنگی خود را از دست میدهند ، نتیجه آن میشود که چهار آسیاب بدون مقاومت در تصرف طالبان در می آید، این امر باعث میشود که حدسهایی به ارتباط ربانی حزب اسلامی حکمتیار با طالبان در صفحه اذهان نقش بندد، بهر حال با تصرف چهار آسیاب ، زمینه برای حزب وحدت اسلامی تنگ میشود ، راه تدارکات بکلی قطع میگردد - طالبان هم بالا می روند و مسعود و ربانی هم حزب وحدت اسلامی فشار می آورد که سلاحهای خود را تسلیم نمایند، استدلال رهبری حزب وحدت اسلامی در برابر این تقاضا ، بسیار روشن و واقع بینانه است دیپلوماسی این حزب تلاش می ورزد که طالبان را به این واقعیت رهنمون سازد که مشکل اصلی افغانستان ، مسعود و ربانی است ، انحصار جویی اینهاست که شعله های آتش جنگ را بر خرمن هستی مردم افغانستان ، افکنده است ، بنظر می رسد که طالبان نیز با کسب پیروزیهای سریع در دام همان خیالات و اوامی افتاده است که شورای نظار .

همانطوریکه قبلا " اشاره رفت که ساختار جامعه قبیله ای افغانستان، خواستگاه طرز تفکر انحصاری و زورمدارانه هست و هر جریان وابسته به این ساختار را این طرز فکر مجهم میسازد طالبان نیز که از جامعه قبیله ای پشتون برخاسته بودند و بعلاوه که خود را وارث حاکمیت انحصاری پشتون در ادامه گذشته هم می دانستند راهی را در پیش گرفتند که مسعود- ربانی در آن راه کام می زدند .

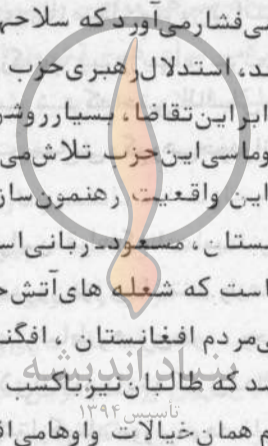
این يك حقیقت انکارناپذیر است که حزب وحدت اسلامی و رهبری آن سد بسیار سنگین در برابر شیوه انحصار مسعود و ربانی بود و این حزب صادقانه میکوشد که حاکمیت مردمی بر مبنای برادری ملیت ها در افغانستان استقرار یابد .

امر حکایت گر این واقعیت است که معامله گران کاملاً مورد وثوق انحصار گران قرار گرفته اند و هیچگونه گمانی برده نمیشود که این سلاحها ممکن است بر علیه انحصار گران بکار گرفته شود . طرح کود تا باید با همدستی باند انوری ، به اجراء آید ، بر این اساس افراد این باند تلاش می کنند که در سر هر چهار راهی پسته ایجاد نموده به سنگربندی بپردازند، مردم کابل در این زمان شاهد بلند آوازه هایست که هر روز در سر چهار راه ها و کوچه ها سربلند می کند ، توطئه پخته میگردد و موعد اجرای آن هر لحظه نزدیکتر میشود که مردم آگاه و رهبری خردمند آنها از موضوع مطلع میشوند ، درست مطابق با آموزه های میراث فرهنگی که باید علاج واقعه را قبل از وقوع آن نمود نیروهای مردمی به فرمان رهبر خرمند شان در شب ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ پیش دستی نموده ، توطئه کود تاراختی می نمایند ، استاد شهید کوه دقیقاً " خطوط پشت پرده را می خواند بدون فوت فرصت اعلام میدارد که ما با هیچ کسی جنگند از نا فقط توطئه داخلی در جریان بود که به موقع خنثی شده لکن شورای نظار که طراح اصلی این توطئه است و سرمایه گذاری کلان خود را بی نتیجه می بیند از روی کینه و عقده به تجاوز بی شرمانه مبادرت می نماید، از زمین و هوا بالای مردم غرب کابل آتش می ریزند، باری این است سزای مردمی که خود به انتخاب رهبری دست یازیده اند و فریاد مزاری رهبر را بلند کرده اند .

همانطوریکه مرسوم است کودتایان شکست خورده پس از شکست پلان شان به آغوش بادران بیگانه خود پناه می برند این کودتایان ناکام نیز بالباس های میدل از چنگال خشم مقدس مردمی فرار کرده راهی حرم امن مسعود- ربانی گردیدند و با سیاف بر سر یک سفره ، به شکرانه سلامتی خود ، به نوش ، نوش نشستند .

توطئه کود تا خنثی شد اما پلان شکست خورده اقتدار و رهبری جامعه هزاره ، هرگز بفراموشی سپرده نشد، چه اینکه مسعود استقرار حاکمیت انحصاری خود را فقط بر ساقه های شکسته این مردم ، تصور می کرد، مسعود عمیقاً احساس می کند که وصول به حاکمیت ، انحصاری ، مستلزم آنست که او بعنوان قهرمان جنگی شناخته شود این قهرمان بودن است که مشروعیت را نیز ارمغان مینماید .

مسعود شکست خورده ، مانند مار زخم خورده بخود می پیچد و انتظار ی روزی را می کشد که آرزوهایش برآورده شود، عقده ها انباشته می گردد و کینه ها متراکم ، ناگهان جریانی بنام طلبه ها ، تاءمین امنیت راه های مواصلاتی است لکن با گذشت زمان و کسب پیروزیهای سریع شعبار تاءمین امنیت راهها به شعار تاءمین امنیت کل کشور و خلع سلاح عمومی ، تبدیل میشود . طالبان وقتی قند هار را تسخیر می کنند مسیر





دامن خود را جمع نکرده بود که جواب قطعی آقای ربانی توسط طیاره های جنگی به مردم غرب کابل داده شد. جواب همان بمب های آتش زایی بود که بر سر مردم بی گناه غرب کابل ریخته شد. شورای نظار، اتحاد سیاف و مزدوران — استفراغ شده مژنت انوری - فاضل - اکبری تهاجم وسیعی را برای شکستن اقتدار ورهبری جامعه هزاره، آغاز کردند.

در باور خام این ائتلاف نامیمون، غرب - کابل، باید در ظرف چند ساعت سقوط نماید اما جوانان غیور و رزم اشنا هزاره، پوچی این باور را به زودی ثابت نمودند، نیروهای مهاجم در طی سه روز جنگ نابرابر حتی یک قدم هم نتوانستند به پیش بخرزند.

این جنگ از بسیاری جهات، جنگ های قبلی، تفاوت داشت، حجم آتش نیروی متجاوز در این جنگ بسیار سنگین بود، نیروهای فداکار حزب وحدت نیز ناچار بودند که جواب قانع کننده ای به آتش دشمن بدهند. لکن حزب وحدت اسلامی یک پرابلم عمده ای را داشت که نیروهای مهاجم آن را نداشت، مشکل این بود که راه تدارکات به روی حزب وحدت بسته بود.

در این گیر و دار طالبان پیشنهاد کردند که آنها بعنوان نیروی حائل در خطوط مقدم حزب وحدت مستقر شوند. از آنجایی که حزب وحدت اسلامی ورهبری آن خواهان قطع جنگ و حفظ حیثیت مردم خود بودند پیشنهاد طالبان را در استقامت دوغ آباد - گذرگاه، قبول کردند در این قسمت هیچ سخنی از تسلیم دهی سلاح قبایله حزب وحدت به طالبان مطرح نبود لکن طالبان به عهد خود وفا نکردند و با سو —

استفاده از موضوع استقرار نیروهای خود بعنوان نیروی حایل تلاش ورزیدند که مناطق استراتژیک حزب وحدت اسلامی را به اشغال خود در آورند در این تلاش های نامردانه لوای سه که مرکز فرماندهی و قوای توپچی حزب وحدت اسلامی بود به اشغال نیروی طالبان درآمد در این شرایط اگر حزب وحدت اسلامی میخواست، قابل —

به مثل نماید. ناگزیر میشد که دو جبهه وارد جنگ شود، رهبری حزب وحدت، اسلامی بنا بر مصلحت مردم و حفظ حرمت آنها از مقابله بد مثل با طالبان خبر داری نموده — موقعیت نزار به طالبان واگذار کردند لکن همان چیزی را که رهبری حزب وحدت اسلامی پیش بینی می کردند اتفاق افتاد طالبان — نتوانستند در برابر عملات شورای نظار مقاومت کنند در نتیجه دست خورده از چهار آسیاب — نیز عقب نشستند.

آنچه که در این قسمت باید مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد، شیوه برخورد طالبان با حزب وحدت اسلامی ورهبری آن است گذشته از اینکه اصل معضله سیاسی کشور و گستر

فرزندان این خطه از خاک، مثلث ربانی مسعود و سیاف میباشد، ناگزیریم به این نکته اشاره کنم که اگر برخورد ناآگاهانه و تعصب آمیز طالبان با حزب وحدت اسلامی ورهبری آن نبود این همه خونریزی در کشور ادامه نمی یافت و تا حال مردم شاهد پروار کیوتر صلح در فضای وطن خود بودند، می خواهیم به این واقعیت اشاره نمایم که اگر امروز، فرزندان پشتون و تاجک در — جنگ انحصار قدرت روبروی هم ایستاده اند و در

قلب یکدیگر گلوله سرخ سی ریزند و در نتیجه تخم کینه و خصومت را برای چندین نسل در مزرعه دود زده وطن مامی کارند میتوان عامل این ها را در شیوه کجدار رفتار طالبان با حزب وحدت در — برابر آن جستجو نمود.

این یک حقیقت انکارناپذیر است که حزب وحدت اسلامی ورهبری آن سد بسیار سنگین در برابر شیوه انحصار مسعود - ربانی بود و این حزب صادقانه می کوشید که حاکمیت مردمی بر مبنای برادری ملیت هادر افغانستان، استقرار یابد.

گرچه بایک تحلیل جامعه شناسانه از — خاستگاه اجتماعی طالبان، میتوان به این باور بود که طالبان نیز تحت جبر ساختاری جامعه قبایله ای پشتون از درک صحیح حاکمیت مردمی و برادری - ملیت ها، عاجز بوده همان راهی را در پیش دارند که مسعود - ربانی در آن راه جوانان تاجک را قربانی می کنند لکن طالبان این شانس را داشتند که از شیوه انحصار ستیزی حزب وحدت استفاده نموده حریف انحصارجوی را از میدان بیرون برانند.

غرور ناشی از کسب پیروزیهای سریع و طرز تفکر قبایله ای باعث شد که حتی طالبان — نتوانستند مصلحت سیاسی، گروهی خود را نیز درک نمایند.

ما فعلا" در این مقوله که ادعای شمرند طالبان ماموریت بیرون مرزی داشتند و این ماموریت خود را به ارتباط رهبری حزب وحدت اسلامی مطابق پلان انجام دادند کاری نداریم آنچه که در این نوشتار کوتاه مورد توجه ماست مطالعه جامعه شناسانه از جریان طالبان است و نیز اثبات این مطلب که طالبان بخاطر طرز تفکر قبایله ای از تحمل پذیری لازم برای تفاهم ملی بر خوردار نیستند.

خیزشگاه طالبان، جامعه ایست که دیوارهای سنگین و استوار قبایله سالاری - آنرا در احاطه خود دارد، این دیوار آنچنان آرام و سنگین در بستر این جامعه خوابیده است که رشنه کوههای هندوکش و بامادر جغرافیای کشور، ماکثر نژادی را در جامعه پشتون برمی خوریم که در آن قبایله ای در برابر قبایله دیگر قرار نگرفته باشد، همه حرکت ها و نزاعها در این جامعه در نهایت به رویارویی قبایله ای منجر میشود مدت زیادی نمی گذرد که

گزارش داشتم از جنگ خونینی دو قبایله در ولایت پکتیا بر سر تصاحب انحصاری درختان کوهی.

گرچه جامعه افغانستان را بصورت کلی می توان یک جامعه قبایله ای دانست اما تعلق حاکمیت سیاسی کشور به ملیت پشتون، این امتیاز را به آنها میدهد که قبایل در این جامعه از خود مختاری قابل ملاحظه ای برخوردار باشند تا جایی که در این جامعه به نشانه های رونی از ملوک الطوائفی نیز برمی خوریم.

برعکس در میان ملیت های دیگر مخصوصا ملیت مظلوم هزاره، بخاطر شیوه سرکوب و کمبود منابع اقتصادی و در نتیجه مهاجرت و جابجایی — برای تأمین زندگی، دیوارهای قبایله سالاری از مدتها پیش رویه انهدام گذاشته است.

زمینه های تشویشی حیات قبایلی در جامعه پشتون، سبب شده است که این جامعه بسیار به کندی بسوی باز شدن و عبور از جامعه بسیر نماید، گرچه حرکت های آزاد در این جامعه کم کم بچشم می خورد لکن این حرکت ها همان اندازه در بست جامعه جای دارند که اشخاص جزای در تاق عامیانه.

همه چیز در این جامعه باید از قبایله قبایله بگذرد حتی اسلام اگر می خواهد پذیرش کسب نماید باید آنقدر از خود انعطاف نشان دهد که سنگی از دیوار سنت های قبایله ای را، کج نکند و با کج نشان ندهد، افتخار و غرور قبایله، معیار ارزشها و صحت عمل تلقی میگردد و جزای مصلحت دیگری در ارکانیزم قبایله جستجو نمی شود.

با وجود چنین زمینه اجتماعی برای طالبان شاید هیچ کسی تردید ننماید که طالبان باید همان راهی را در پیش گیرند که مسعود ربانی در آن قرار دارند بلکه تصور میراث تاج و تخت این جریان را، متعصب تر از رقبای در میسندان قرار میدهد، درست با همین برداشت است که باید جامعه منسجم و همسوی هزاره توسط طالبان سر بریده شود چه اینکه رهبری جامعه هزاره همانگونه که در برابر تفکر انحصاری مسعود و ربانی یک خطر جدی بحساب می آید، انحصار قدرت توسط طالبان را نیز موردی شمارد و اصولا رویش نهاد رهبری و خود آگاهی در بستر جامعه ای که طبق سنت دیرپای حاکمیت زورمداران به باید با حاکمیت رابردوش کشد و تغذیه کن را با خون خود، ضمانت نماید یک گناه ناخوشودنی و غیر قابل گذشت می باشد.

پایان



مذهب وسیله توجیه نظام برتری در حاکمیت فاشیستی

(در افغانستان شعار مذهبی است اما عملکرد هائزادی است)

رهبر شهید

اینکه می‌گوئیم "مذهب" وسیله توجیه نظام هیتلری در حاکمیت فاشستی، می‌باشد نه بدین معنی است که مذهب ذاتاً "حامل چنین پیام زشت و منفور و وسیله "برتری" و سیادت - برای یک قشر و یک نژاد و عامل بردگی حقارت و - نوکری برای نژاد و طائفه دیگر می‌باشد.

شاید از طرح مطلب عده چینی بهره برداری نمایند که ما می‌خواهیم خیانت‌های مذهبی و اعتقادی یک جمع خاص را به مذهب و مکتب و خیانت‌های اجتماعی، سیاسی، و ملی عده از یک اجتماع را به همه آن اجتماع نسبت دهیم، یا با خاطر خیانت مذهبی چند انسان فرومایه و ضعیف النفس مذهب را ناقص شماریم و به خاطر خیانت چند خائین از یک جامعه همه آن را محکوم به خیانت نمائیم چنین بهره برداری و پندارهای غرض‌آلود هرگز درست نمی‌باشد، اگر کسی با چهره مذهبی به مذهب پورش برد و فتوای محرومیت یک جامعه را صادر کند، اگر کسانی به جای مبارزه با اشرافیت و نظام طبقاتی، برای استقرار نظام فاشستی و حاکمیت برتری نژادی، شبانه روز به استان دربار سر به سجده فرورند و به مدح و ثناء درباریان و تکفیر و تفسیق "محارب" شمردن - دیگران دست یازند تا خود چند صباحی در "ظل توجهات" دربار سردر آخور مشغول (نیشخار) - باشد و اگر شریح قاضیه با صدور جواز مرگ یک طائفه "پست فطرت" خواندن یک جمع سلب "خوبی انسانی" از یک ملت، غارت اموال، - هتک حرمت نوامیس و ویرانی خانه و کاشانه - آن جامعه را مجاز و بلکه برای رسیدن به امیال نفسانی خود لازم بدانند و اگر صدها خیانت و اعمال غیر انسانی را گاهی با چماق "مذهب" و گاهی با چماق "برتری نژادی" در حق یک جامعه روا - بشمارند، اسلام و مذهب عامل آن نخواهد بود. انسان که رفتارهای مذهبی و غیر انسانی عده از انسان‌های به ظاهر فریبنده و مقدس که بنام مذهب انجام می‌گیرد به اصل مذهب ربطی ندارد، نژاد گرائی و نژاد پرستی یک عده از نژاد نیز به اصل نژاد بر نمی‌گردد.

بر خلاف نگرش "مولوی قند هاری" که هزاره را "فطرتاً" پست و از (تخم خسگ) می‌داند و با این عقیده که هزاره از نسل (مغول) است تمامی خیانت‌ها و جنایت‌ها را در حق آنان روا می‌دارد اسلام و مذهب به هیچ عنوان عامل بختیابی که از سوی یک جمع علیه یک ملت اعمال می‌گردد نیست بلکه مذهب فروشان هوا پرست عامل آن است.

اسلام هرگونه افتخار و برتری جوئی نژادی رازش و ناپسند شمرده، تمامی بشر را در آفرینش مساوی می‌داند.

بدون اینکه نژاد "بر دیگری برتری داشته باشند و حتی مسلمان مذهبی همانند... که فکر می‌کند" فرشته است" و برای رهبری جامعه هزاره از ملکوت اعلی به زمین فرود آمده و خلقتش را از "خمیرمایه" جدا و برتر و بهتر میدانند و با شیخ اصف قند هاری که هزاره را از تخم "خسگ" و پست میدانند و خود را از نژاد برتر با یک آمریکائی سرخ پوست غیر مسلمان، از نظر اسلام در اصل خلقت برابرند، یعنی اسلام ملاک و معیار برتری را در نژاد نمی‌داند بلکه مبارزه با نژاد پرستی و برتری طلبی نژادی اصل خدشه ناپذیر دین اسلام است چه اینکه اصولاً "اسلام برای نفس تضاد طبقاتی و اشرافیت و برچیدن و محو نمودن برتری جوئی‌های پست نژادی و ناسیونالیستی آمده و بدینسان در مکتب پویای اسلام میان سرخ پوست، سیاه پوست سفید پوست و طوائف چون تاجیک هزاره، ازبک و... هیچگونه فرق ندارد زیرا معیار و ملاک برتری در آئین نجات بخش اسلام تنها در پارسایی و تقوی است که

"ان اگر مکم عندالله اتقکم"

پس آنچه مبرهن و واضح می‌نماید این است که اسلام و مذهب برای هیچ قشر و نژادی برتری قائل نیست، بلکه اسلام مداران دروغین که خود را به نام حامیان مذهب و مدعیان حقوق تشیع در میان توده مردم جازده اند با تفسیرها و تحلیلهای غلط و پندارهای نادرست از مذهب، چیزی را به خورد مردم می‌دهند که هرگز در قاموس اسلام وجود ندارد و مذهب حقه را با حقه بازی و دغلاکاری برای توجیه ننگین ترین و زشت ترین اعمال و فجایع ضد انسانی و ضد بشری حاکمان خود کامه بسط کار می‌برند، تا با توجیه و تحلیلهای نادرست به اعمال انسانی و مذهبی میدل سازند و معروف را - منکر و منکر را معروف جلوه می‌دهند.

تاریخ نشان داده است که اینگونه افراد تاروژی که "سیادت" و "آقائی" آنان تحت لوای دین و مذهب حفظ شود تحت همان عناوین مذهبی وارد اجتماع می‌گردد و به نام "پیر" و "ملا" برگرده، "مرید" و "عوام" سوار میشوند و روزی که دین و مذهب به خاطر عملکردهای نادرست و تحلیلهای ناشایسته - مدعیان و حاملان دروغین مذهب اعتبارش را از دست داد، به نامها و قیافه های دیگر مردم رامی‌چاپند - پس معلوم میشود که اهمیت اصلی را برای اینگونه افراد حفظ "سیادت"

و "آقائی" آنها دارد، نه دین.

وقتی انسان‌های برتری جو، اصالت را برای حفظ سیادتشان قائل باشند و از طرفی در برابر مذهب و مردم نیز هیچگونه پایبندی و تعهد - نداشته باشند، باکی بر آنان نیست که "مذهب" و "مردم" فدای "سیادت" و "آقائی" آنان گردد و به همین خاطر است که در همیشه تاریخ چهره های مذهبی ضد مذهب و مفتیان درباری نقش اساسی را برای تباهی و قتل عام و در بند کشیدن یک جامعه مظلوم بازی کرده اند.

چنانچه در زمان عبدالرحمن وقت که تمامی ترفند ها و توطئه های حاکمیت فاشستی عبدالرحمن خان برای از بین بردن و منقاد نمودن مردم هزاره به بن بست می‌رسید و مقاومت هفت ساله مردم غیرتمند هزاره سپاهیان دشمن را - مواجه باشکست می‌کند، عمر عاصمها و مفتیان در - باری به میدان می‌آیند و بابه سرنیزه نمودن قرآن و نیرنگهای دیگر مردم غیور مار از مقاومت بازمی‌دارند و با این خدعه و نیرنگ نه تنها مردم مارا مطیع دربار فاشیسم زمان ساختند که تلاشها ابن شریح قاضیه و خوارج مسلکان مقدس مآب - منجر به تباهی بیش از شصت و دودرصد مردم ما گردیده که رهبر شهید (رح) به نقش خائنین و شیعیان درباری برای نابودی مردم مادرزمان عبدالرحمن خان چنین اشاره می‌کند:

"... عبدالرحمن تمام توطئه هائی را که بلد بود در این دوره علیه مردم ما به کار گرفته از تمام نقاط افغانستان لشکر جمع کردند و از همه اقوام به جنگ مردم افغانستان فرستادند شصت نفر از علمای تسنن را جمع کردند فتوی گرفتند برای این مسئله که اینها را فاضی اند و کافرانند، کار ساز نشد ولی آمدند از بین مردم ما خائنین تربیت کردند که به مردم ما خیانت کنند این مسئله کار ساز شد چه رقم کار ساز شد که شصت و دودرصد از مردم ما نابود شدند" آری در همیشه تاریخ چهره های ضد مذهبی که به لباس مذهب در میان مردم خود - راجازده اند تنها پیام آوران مرگ، ذلت و حقارت برای جامعه بوده اند و بس.

سید فاضله و محسنی هادر زمان ربانی هم نقش شوم را علیه جامعه هزاره بازی کردند که اسلاف آنان در زمان عبدالرحمن انجام دادند. چهره های به ظاهر مقدس و فریبنده خائین ملی و مفتیان درباری را دیدیم که بدون - کدام شرم و ننگ در کنار کسانی که شمارشان سرکشیدن خون هزاره بود قرار گرفتند و بدتر از آن فتوای جنگ تلبیه مردم مارا صادر کردند و ملت هزاره را "باند شرور و حنایت پیشه" خواندند خود به تماشای کشتار جوانان هتک حرمت، غارت اموال و... هزاره و شیعه نشستند و پس از فاجعه



در دنك وضد انسانی افشاركه دنیارابه حیبرت واداشته بود به امیرالمؤمنین زمانش پیام تبریک فرستاده و مراسم جشن، سرور و پیاپی کوبی برپا نمود. بر مذهب فروشان ودلالان حیثیت و نوامیس شیعه چه باك که خون جوانان را — " تشنه بخونان هزاره " سر بکشند و استخوانهای جوانان هزاره سنگ دیوار کاخ سبزمعاویه های زمان گردد، تازمانی که " سیادت " این معامله گران ودلالان در سایه نوکری و خوش خدمتی دربار ربانی مسعودتاء مین می شود.

سید فاضل بعد از شهادت حسین زمان و تاراج شدن اموال مردم شیعه در غرب کابل و همهمه، اطفال یتیم به جای تسلی و دلداری و — حمایت از مردم بی پناه هزاره آن روز را " یوم المرحمه " و پیروزی حق بر باطل می خواند و دشمنان مردم مظلوم غرب کابل و افریدگان فاجعه را سخت می ستاید و به محض شنیدن خبر سقوط غرب کابل بی درنگ به پابوسی اربابانش رهسپار میگردد تا این حادثه دلخراش را برای آنان تبریک بگوید. سید فاضل با یوم المرحمه خواندن روز سقوط غرب کابل و شهادت رهبر شهید می خواهد بگوید مقاومت سه ساله شما گاهی سختی بوده است و امروز که شکست خورده اید و پیامبر زمان (احمد شاه مسعود) بر شما مسلط شده روز رحمت خدا بر شما بسوی خداست، پس فرصت را غنیمت شمارید رحمت خدا را پاس دارید و از گناهان گذشته خود توبه کنید چه اینکه به عقیده سید فاضل دفاع از حریم ناموس، مذهب و انقلاب برای گرفتن حق گناه بزرگ محسوب میشود.

محسنی چه سودی به جامعه هزاره رسانیده که می خواهد رهبر مردم ما شود؟ آیا محسنی با تمام عملکردهای نژادی اش باز هم يك انسان مذهبی می تواند باشد؟

محسنی، شیعه مذهب، که با متعصب ترین دشمن مذهبی اش سیاف روابط برادرانه دارد آیا باز هم يك انسان مذهبی است؟

آیا سیاف با مولوی محسنی هم مذهب است؟ هرگز، بلکه برای اینکه هر دو هم نژادند هیچگونه تضاد میان آنان وجود ندارد و برای يك هدف که حفظ برتری نژادی آنان باشد حرکت می کند.

و بدینسان به خوبی در می یابیم که بین اهداف شیعیان درباری با اهداف حاکمان نژاد پرست کابل و چهره آشکارای ضد شیعی چون خالص سیاف نسبت به سرنوشت جامعه هزاره هیچ تفاوتی وجود ندارد همه نابودی و پامال شدن حقوق و — شخصیت انسانی هزاره را در عرصه های سیاسی و اجتماعی می خواهند و " تشنه به خون هزاره اند " زیرا موجودیت هزاره را در عرصه های سیاسی و اجتماعی تنها عامل تهدید برای از دست دادن — قدرت پوئالی شان می پندارند و به همین دلیل سید فاضلها و محسنی ها با حاکمان فاشستی کابل

(مسعود - ربانی و سیاف) برای نابودی مردم هزاره توافق می نماید و سرنوشت جامعه هزاره را چنین رقم می زند یامرگ و نابودی یانوکوری و جوالیگری و بیاترک وطن ۱ چنانچه مولوی سیاف می گوید: هزاره ها مختار است که یکی از سه پیشنهاد ذیل را قبول نمایند: یا عموما " از کشتن بیرون رود و در مملکت بروی آنان باز است، یا بدو مطالبه حقوق در کشور زندگی نمایند و پیشنهاد سوم اینکه در صورت مطالبه کوچکترین حقی تماما " خود را آماده نابودی بنمایند، مولوی خالص بالحن تند تر چنین موضع گیری می کند: " تول غوارم هزاره گانوه غوارم " و آشکار نشان می دهد که در افغانستان فقط هزاره را نمی خواهد نژاد پرستان حاکم و دربار نشینان فاشستی کابل نیز اهداف و نیات شوم شان را در قبال مردم هزاره با فریاد به " سرکشیدن خون هزاره " بیان می کنند که تحمیل بیش از ۲۶ جنگ از سوی — حاکمیت فاشستی بر مردم هزاره در غرب کابل به همین منظور صورت می گیرد اما شیعیان درباری - کار خطرناکتر از دشمنان آشکارا علیه جامعه هزاره انجام می دهند زیرا از سوئی توجیه گران عملکرد های نژادی حاکمیت فاشستی می باشند و می خواهند مردم را در غفلت نگه دارند و جلورشد و آگاهی مردم را بگیرند و به اعمال غیر انسانی حاکمیت غیر قانونی، صیغه مذهبی و قانونی بخشد و روی هر جنایت روپوشی بگذارند تا مردم را از مقاومت در جبهه عدالت خواهی و میا رزه با فاشیسم باز دارند و از سوئی در عملکرد های نژادی به تکفیر و تفسیق رهبری و مدافعان حریم تشیع و فرزندان راستین هزاره می پردازند، شیعیان درباری در واقع هم نقش دوست را بازی می کردند و هم نقش دشمن را از همین رو است که محسنی ها با چهره مذهبی رهبری جامعه هزاره را بیدک می کشد و با اندیشه نژادی فتوای قتل هزاره را صا در نموده و رهبر مقاومت جامعه هزاره را " محارب " شرور " (جواج و مقید فی الارض می خواند. و سید فاضلها با چهره مذهبی حق جسد را از جامعه هزاره می طلبد و به عنوان نماینده مردم مادر شورای عالی دولت راه می یابد و با چهره نژادی پر و توکل حقوق سادات را امضای کند و برای گرفتن حقوق سادات طرح براندازی رهبری و نابودی جامعه هزاره را می ریزد بر خورد های صرفا " نژادی شیعیان درباری است که سیاف برای آنان " عموی گرامی " و مسعود " برادر " می شود و عملکرد نژادی است که به سید عالمی بلخابی انگیزه میدهد که بگوید " در وجود هزاره خوی انسانیت نروئیده و هزاره را یکسره " خائن " و — مستحق جهنم بداند، سید عالمی که در تمام عمر از هزاره به عنوان يك چهره مذهبی (حق جسد) را گرفته. امروز در قالب نژادی اش هزاره را مفسد فی الارض می خواند و بدتر از همه با کمال وقاحت

و بی شرمی بر رهبر شهید می تازد و آن چهره درخشان و والا ئی انسانی را " محارب " و خائن معرفی می کند، آری شیعیان درباری باید بدانند با این دو چهره کی روز به روز خود را سواتر می کنند و چهره های نژادی شان روشن تر میگردد و ایمن خصوصیت و سنت تغییرناپذیر گذشت زمان و سیر تاریخ است که حقایق را روشن می کند، منتها در این میان تنها چیزی که بیش از همه ضرورت دارد آگاهی مردم است مردم ما باید چهره های مزدور و منافع را بشناسند و دست آنان را از سرشان کوتاه نمایند و بر همه ملت بیدار هزاره لازم است خنجرهای راکه دشمنان مقدس مآب جامعه ما در زیر عبا و اندرون آستین خود پنهان نموده اند بیرون نموده در قلب غبار آلود خود آنان فرو برند. به امید آرزوی که با کوتاه شدن دستهای خائنین درباری، شاهد استقلال جامعه هزاره باشیم. والسلام

بقیه اعلامیه تاجرین و مهاجرین مقیم جاپان

محرورین در سرتاسر جهان میباشند و امیدواریم که خون شهدای اسلام عزیز زمینه ساز عدالت برابری و برادری در جهان واقع گردد.

السلام علیکم ورحمت الله مهاجرین و تاجرین مقیم جاپان

گزیده اخبار

از روزی که شورای هماهنگی ایجاد شده در پهلوی یکی از دیگر قرار دارند و همکاری میکنند و در آینده هم خواهند همکاری داشت.

س: گذارش های رسیده که حزب اسلامی با دولت توافق کرده و دفتر هم در کابل باز کرده و حتی میگفتند که ممکن است ایشان نخست وزیر افغانستان شود و این مذاکرات در هماهنگی با جنبش ملی انجام شده یا خیر.

ج: قراریکه من معلومات دارم این هم زیاد گوئی است در قسمت حزب اسلامی و آنها ممکن است صحبت هائی داشته باشند ولی تا آن سرحد پیش نرفته که دفتر خود را در کابل باز کنند و با کلام عمل دیگر را بکنند.

س: پس این مذاکره که حزب اسلامی با دولت داشته با هماهنگی جنبش ملی بوده؟

ج: مذاکرات میشود با همه کس صورت بگیرد ولی در تصمیم گیری شورای هماهنگی جمعا تصمیم میگیرند.



از : داکتر علی رضوی غزنوی

علامه بلخی پیش از شک نهضت اسلامی در افغانستان



در تاریخ میهن عزیز ما خاصه در چند دهه اخیر واغعات و حادثه های بسیار روی داده که از یکسو میتواند از انگیزه های فلاکت و بد بختی امروزه شمار و دوازسوی دیگر آن وقایع به ثبت نرسیده است ، ماجرای نوروز سال ۱۳۲۹ یکی از همین گونه اتفاقات است که اخیراً " در آن باره رساله ای به قلم آقای نثار احمد زوری انتشار یافت و در آن رساله که " نهضت خواجه محمد نعیم خان " عنوان یافته بود ، از علامه سید اسمعیل بلخی به حیث یک عضو آن نهضت " در ضمن دهها نفر بنام برده شد .

جناب استاد سمندر غوریانی در ارتباط رساله فوق بدون اشاره صریح به آن با استفاده از بیت :
خوشر آن باشد که سردلیبران

گفته آید : در حدیث دیگران
مطالبی را از نوشته یک دانشمند ایرانی راجع به شخصیت و نهضت علامه بلخی آوردند که تاییدی بود بر شناخت دقیق و نزدیک خود شان از آن سعید فقید و افزودند که چنان شخصیتی نمیتواند فرد چندین حتی دومین یک جریان سیاسی باشد . اینجانب نیز که از محضر شریف علامه بلخی چه پیش از قیام و به زندان رفتن و چه پس از راهی شان مانند هزاران هموطن دیگر بهره هابر گرفته ام ، وظیفه خود میدانم تا اینک که نهضت آن مبارز حقا و مطرح گردیده است ، اظهار ارادتی کنم ، درباره این شخصیت سیاسی و اجتماعی و مقام والای سخنوری او ، مقالات و گفتارها به اندازه ای است که مستلزم فهرست جداگانه است بنده به بازگفتن مختصر و نوشتار از خانه دو وطن داریاد میکنم ، که از دودیدگاه مختلف به نگارش درآمده است .

نخست (مقدمه ای بر تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان) که از انتشارات بلخی در سال ۱۳۵۹ در تهران به نشر رسیده و در نخستین صحیفه آن به خط خوش جلی " یادشدهای کلگون کفن قیام خونین سوم حوت کابل " رقم یافته است ، در این رساله ذیل عنوان قیام سید اسمعیل (بلخی) مطالبی آمده است که به اختصار باز گفته میشود :

در خلال شبها و روزهایی که دولت شاه محمود خان تلاش داشت تا با فریب مردم و خریدن خود فروشی و روشنفکران پرده رنگین ازادی و دموکراسی بر روی اعمال ننگین خویش اندازند ، مردی از آن مردها که باید بود در شبهای سیاه و تاریک زمستان ۱۳۲۸ - شتابان چون سایه ای کوچه های گل آلود کابل را زیر پامی گذاشت ، اوسید اسمعیل بلخی بود که در آن شبهای پرتپش و نا آرام از یاران و همکاران خویش خبر می گرفت و آنان را به کار بزرگی که برخاسته بودند .

مصمم ترمی ساخت ، اومی دید که بر رغم ادعاهای دروغین و عوام فریبانه دولت ، اکثریت عظیم مردم محروم و مظلوم همچنان در زیر فشار و تبعیض و نابرابری اختناق و استبداد بی آنکه قدرت فریاد و توان اعتراضی داشته باشند ، رنج می برند و شکنجه میشوند .

بلخی به سال ۱۲۹۸ هجری در قریه بلخاب سنگ چارک ولایت بلخ پایه عرصه وجود گذاشت پدرش او را با خود به عتبات در عراق برد تا با سه تحصیل پیر دازد و علوم دینی بیاموزد ، در آن سالها عراق تحت قیمومیت انگلیسها قرار داشت و مجاهدین عراقی به شدت مصروف جهاد و نبرد علیه امپریالیسم انگلیس بودند ، بلخی با آنکه جوانی نارس و کم سن و سال بود فرصت آن یافت که از نزدیک با مجاهدین عراقی و روحانیون مبارز عراق آشنا شود ، پس از فراگیری علوم متداول و لازم به سال ۱۳۱۷ یعنی دوران سیاه استبداد سردار هاشم خان بود که عزم وطن کرد و بادل لبریز از عشق مردم و با تجر بیبیت ارزشمندی از مبارزه بر ضد استعمار وارد افغانستان گردید ، اومدتی در هرات به تبلیغ و روشنگری پرداخت تا آنکه موفق شد واران مبارز شریف گردد .

با از میان رفتن سردار هاشم خان و روی کار آمدن سردار شاه محمود سید به کابل شتافت تا بتواند به فعالیت سیاسی بپردازد .

بلخی در پهلوی فعالیت های علمی و روشنگری توده ها به فعالیت دیگری می پردازد و به نمایندگان اقوام مختلف به صحبت مینشیند و آنان را به مسئولیت های شان متوجه می سازد بدین ترتیب بر مبنای تحلیل روشن بینانه از اوضاع تاریخی و اجتماعی افغانستان میکوشد با دعوت از تمام ملیتهای زمینه را برای قیام همگانی و بدور از انحصار طلبی های نژادی و مذ هبی جهت برپایی حکومتی متشکل از کلیه اقوام و ملیتهای موجود مساعد سازد ، شبهای سال ۱۳۲۸ کابل شاهد تلاش پیگیر بلخی است او خواب را بر خود حرام کرده تا باشد که مردم را آزاد سازد ، اما در آخری سن

شبهای هماهنگی و تدارک نهایی برای قیام گل جان زردک حاسوس سرکاری با فریفتن یکی از یاران بلخی توانست در مجمع آن آزادگان راه یابد همینکه او را به بلخی معرفی کردند ، زهر خندی بر لبانش نقش بست و نگاه ملامت یاری به روی دوست فریب خورده خود انداخت ولی چیزی نگفت راز از پرده برون افتاده بود و سرانجام بلخی و یاران گرفتار آمدند و نهضت ناکام شد .

آنچه نگاشته آمد روایتی است از چند روایت و خالی از مبالغه و اشتباه هم نیست چنانچه اشاره به دولت شاه محمود خان در آغاز گفتار که گویا تره کی و ببرک را به مزدوری و وظیفه گرفته باشد ، درست نیست تره کی در صدارت شاه محمود به حساب آدم نبود و ببرک از او هم ناچیز تری و ار سردر بود و کوچکتر از دورا سردار - در دادگاه سرکشید تا آنکه هر دو حق سردار را کف دادند و گشتند ، و نیز بندی شدن بلخی به مجرد رسیدن به کابل درست نیست ، درست آنست که بزرگانی چون آقامیر آنا پدر شعاع و حاجی خلیفه غلام حسن پدر حسین نهضت به استقبال او تا چار بکار رفتند و او را با اعزاز به کابل آوردند (این تذکر را ممنون جناب پوهاند داکتر رجب علی ظاهری دوست مهربان هستم که خود از رجال علمی کشور اند) بدون تردید آنچه بلخی را در نظر همگان بزرگ و شایسته احترام می داشت همانا مردم دوستی و بیاد ستیزی آن سخنور عالیقدر و ارشاد و رهبری مردم به حقوق و وجایب فردی و اجتماعی شان بود و آن همه حرمت و ارادت هیچ ربطی به ماجرای نوروز (۲۹) نداشت .

تا آخرم این سؤال ، جواب قناعت بخش نیافته است که اگر آنچه شهر یافته واقعیت داشته و اگر برنامه و طرحی که میگویند تحقق میافتد آیا به آزادی ملت و به نیتی که توجیه شده منتج می گردید یا به هرج و مرج و به وضعی می انجامید که شخصیت شخیصی چون علامه بلخی هرگز نمی توانست با آن موافق باشد ؟ شاید نظیر کاری که سیستم داد و دهان انجام داد و جمهوری به پا کرد ، در نظر بوده باشد ، خدا دانای تراست .

مردی که منبر را سنگ ساخت
دومین نوشته ای که بدان اشارت رفت در نشریه ای در کابل زیر عنوان فوق انتشار یافته است (میهن ، شماره نهم ، سال دوم ، سرطان ۶۸ بخشهایی ازین مقاله درینجا به اقتباس می آید :)
" او برای بیداری و آگاهی مردم سخن میگفت مجالس سخنرانیهای بیداری بخش و موعظت های سازنده او میشد بر بوداز مردم ارادته و دلدلیسته به گفته های او ، آنان برای شنیدن سخنان او بر



یکدیگر سبقت می‌جستند، گاهی چنان میشد که صحبتگاه او بیک سوزن انداز جای باقی‌نیمیمانسی و ممانعت و وظیفه داران نظم مجلس نمی‌توانست جلوه‌جوم افراد را بگیرد و اگر در هارامی بستند مردم از راه خانه‌های همجوار بر بامهای منازل بالا میرفتند و به گفته‌های او کوش فرامیدادند، آواز - رسا و بیابان مرصع و سیمای پرجاذبه او بر عقول و عواطف افراد اثر عمیقی می‌بخشید.

گویی خدا او را برای چنین امری آفریده بود. او را سید جمال‌الدین دیگر لقب داده بودند و او به حق سراوار این صفت بود، فی الواقع او صفت‌هایی از سید در خود داشت، در هنر خطابه چون سید بود و در زمینه وحدت و یکپارچگی مسلمانان و عظمت جهان اسلام اندیشه سید را داشت. این سیدانندان سید در جامه روحانیت بود، روحانی ای که سخت روشن‌فکرانه می‌اندیشید، ببینیم چه می‌گوید:

اختلاف مسجد و بتخانه از غوغای ماسکت ورنه خاک هر دو اول صبعه توحید داشت

رشد فطرت عامل توفیق مروارید گشست

قطره، خود این صفت اندم که می‌غلطید داشت

یکوید!

اشک حسرت ندهد سود که ماندیم عقب

چاره تنبلی از دیده پر نهم مطالب

غیرت آنست که یامرگ و یاقامت راست

طی این بادیه زین رفتن خم مطلب

نیست رهبر به تو گر راحتش از زحمت تست

از طبیعی که خورد خون تو مرهم مطلب

او پیوسته با مردم بود و مدافع حقوق مردم، مال و منافع دنیایند و آوازشی کمتر از خاشاک را داشت هر چه به دستش میرسید، آنرا بی دریغانه با دیگران و بیشتر با مستضعفان صرف میکرد.

این خطیب مبارز بر جسته و این مجاهد راستین و راسته سید اسمعیل بلخی فرزند سید محمد از اهالی مزار شریف بود که تحصیلات خود را در انشای دینی در عتبات عراق و حوزه علمیه مشهد انجام داده و تحارب علمی پربار اندوخته بود بلخی در سال ۱۳۲۵ از بلخ به کابل آمد که جایگاه روشنفکران و سخن‌شناسان و آزاداندیشان بود و بهتر در کش میگردید، منزل میر اکبر آقادر چند اول پایگاه سخن‌پراکنی وی بود.

در سخنرانی‌های روزهای جمعه او، قشرهای گونه‌گون مردم اجتماع میکردند، بشمول سیاست‌گران و روشنفکران، استادان، شاگردان معارف و دانشگاه و طعم بی‌عدالتی چشیدگان و جز اینها بدین ترتیب او با سیاست‌بازان وقت تماس و مفاهمه بیشتر حاصل کرد و خطابه‌هایش با چاشنی سیاست آتشین تر گردید و فروزنده تر، تا آنکه در سپیده دم سال ۱۳۲۹ شمسی وظیفه داران امنیتی او را با...

در میان دستگیر شدگان خواهه محمد نعیم روزی - که وقتی قوماندان امنیه شهر کابل بود و ابراهیم کاوسوار سازمانده جنبش دهقانی در هزاره جات نیز شامل بودند.

بلخی و شماری از هم‌زمانش مدت چهار ده سال در زندان باقی ماندند و به سال ۱۳۴۳ که قانون اساسی جدید نافذ گردید، رها شدند - سختیهای زندان در درازنای چهار ده سال اراده -

بلخی راست نگردانید و شور و حرارتش را کاهش نبخشید بلکه میل او را در مردم سوزانتر و عطش او را شدید تر ساخت، لحظه‌های حساسی را در دید گاه او قرار داد و نه‌را سیدن از سختی‌ها رابه او موخت

طبع بلخی در زندان سیال‌تر و آتش‌اعتراضش فروزنده تر شد، اشعار فراوانی که در آن جایگاه جانگداز سروده ارزش فراوان دارد، از باب مثال در مجموعه چاپ شدا و چکامه بی‌به نام " شب دیجور " دیده میشود که شماره ابیات آن از دوصد در می‌گذرد، در این چکامه که به سال ۱۳۳۶ در محبس دهم‌زنگ سرایش یافته، سختی یک شب سرد

زمستان بر مردم بینوای کابل و نیز بر زندانیان بی‌وسیله نشان داده میشود، در این شعر نام بعضی از زندانیان با وضع رقت‌بارشان نیز به گزارش آمده و از آن جمله است عبدالغنی نامی که می‌گوید

حدود سی سال است که محبوس است و سید حسین مزاری معروف به حاکم که در هفتاد سالگی محبوس میباشد و مولوی یعقوب حسن خان معلم و مترجم معروف و میر علی اصغر شعاع دانشمند بی‌مثال

و چنین سن دیگر، بیان حال زار شعاع شهید از شعر شب دیجور علامه بلخی به رسم نمونه نقل می‌شود:

دوچه علم و ادب حامی، فرهنگ، شعاع

ز تب افتاده به یک حالت سکران امشب

خش خش سینه وهم سرفه بی‌پایانش

هست رنج دیگری به‌مرمضان امشب

حجره اش قفل دوایش تب و جایش محنت

نه پرستارونه دارونه درمان امشب

جایگاه چه کسی رابه کجادا دقلک

عدل و انصاف نگر، کفه همیزان امشب

جهل یا کینه کنم نام و یا استبداد

گر نه این وحشت محض است چه عنوان امشب

پدر پیر و خودش عمر به خدمت گذراند

بگذرد چرخ سرانگشت به دندان امشب

بلخی پس از رهایی از زندان در سال ۱۳۴۳ مجدداً به امر موعظه و ارشاد از طریق مناب توجه به عمل آورد و با استفاده از احکام قانون اساسی جدید مبنی بر آزادی بیان روشها غیر عادلانه

حکومت وقت را در رأی خود بد حقوق مردم مورد انتقاد مزاراد.

بر اوایل مردگان ۱۳۴۷ به همراهی دوسه تن از دهقانان ارادتمند سفری به همراه حات کرد ولی پس از اتمام آنست در بهر مورد می‌تواند از آن سر

فشار خون شدت یافت و به ناچار سفر خود را تمام گذاشت و به کابل بازگشت و بلافاصله در شفاخانه علی آباد بستری گردید ولی معالجه سود مند واقع نشد و به تاریخ ۲۳ سرطان چشم از جهان پوشید، جنازه در افشار سیلوکه خانهاش بود بخاک سپرده شد.

بلخی مدت تقریباً " سی سال از عمر خوب و رادرموعظه و ارشاد و بیداری و رهنمائی مردم و تبلیغ فرهنگ اسلامی و انشاء شعر گذرانید و در این مدت حدود (۱۲۰۰) سخنرانی انجام داد که شمار اندکی از آن در نوار ضبط گردیده و در دسترس ارادتمندان قرار دارد.

گزینش این دو متن، یکی از ۱۵ سال قبل و دیگری از ۵ سال پیش که نام نگارندگان آنها نیز مجهول مانده است، بدین منظور است تا در ضمن آنکه حق تقدم صاحب قلم نا شناخته رعایت میگردد به این نکته توجه به عمل آید که آنچه گفته آمده است، نظر و پنداریک فرد نیست بلکه باور و گفتار گروه‌های بسیار و رو به مرفته بدان واقعیت‌های عینی و آشکار است اگر غیر از این میشود شاید تصور دیگری رابه میان می‌آورد این منتها بیانگر واقعیت مهمتری نیز است و آن اینکه:

سید اسمعیل بلخی پیش‌آهنگ نهضت اسلامی در افغانستان به معنای نهضت ضد استبدادی و قیام مردمی علیه بیداد حکومتها بوده است طبعاً نه به معنی دهشت افگنی و وحشت آفرینی و بیداد گری زیر نام بنیاد گرایی یا به معنای دیوانگی و از خود بیگانگی و خشم و خشونت و خون‌خاکی است.

خطابه‌های بلخی با خطبه‌ای و تلاوت آیاتی از قرآن مجید آغاز می‌یافت که متن سخنرانی اش با آن در -

ارتباط بود سپس یک قطعه شعر به آهنگ میخواند که بسیار گیرا و سحر آمیز بود، طنین شعر آسمانی حافظ به آهنگ بلخی هنوز در گوشهاست که مکرر میخواند و با شور و حال میخواند:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذبنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

گفتار بلخی عمیقاً جنبه اجتماعی و رنگوبوی سیاسی داشت و با منظور او که آگاه کردن و بیدار ساختن توده

ها بود توافق کامل بهم میرساند. چنانچه انگاه که در مذمت " نعیم " سخن می‌راند میگفت: کینه و نعیم و تبعیض و دشمنی از هر کسی که باشد بد است اما ز مامورین دولت اگر چنین زشتی‌هایی سرزند، بدتر است می‌گفت:

راجع به خود دولت و حکومت بنده نمیتوانم چیزی بگویم شما خود با تمام وجود آن را درک میکنید

و انشالله به این نتیجه میرسد که حکومت بحمدالله به چنان بیماریها مصاب نیست: از باب مثال ولایتی را بر ولایت دیگر و قومی را بر قوم دیگر ترجیح نمیدهد و نه مردمی از کشور از عسکری و مالییه معاف اند و مردم دیگری از معارف و صحیه و فواید عامه ۱ برادری و برابری افراد بشر خاصه مردم یک کشور در تبلیغات اسلامی سید بلخی جایگاه برتری داشت چندانکه هر یکگاه از نظرش نمی‌افتاد



بلخی درین مورد بارها به قرآن کریم توسل جسته میگفت که آفریدگار همه آفرینش فرموده - است که : ماشمار ازیک زن ویک مرد آفریدیم و شمار اقوم و قبیله قرار دادیم تا شناخته شوید به تحقیق که گرامی ترین شما نزد پروردگار پرهیزگار ترین شماست ، او از این آیه کریمه نتیجه می گرفت که برتری طلبی قومی و قبیلوی با قرآن مجید در تقابل و تناقض می افتد و مخالف امر صریح الهی قرار میگیرد و به استناد قرآن شریف میگفت که معلم ملائکه را حس تفوق طلبی به نفرین آفریدگار گرفتار کرد و از او شیطان رجیم ساخت آن بیچاره که از سجده آدم اباورزید پیش خود دلیل داشت ، دلیلش آن بود که اصل او از آتش است و اصل آدم از خاک و چون آتش از خاک بهتر و برتر است پس او چرا و چگونه بفرمان خدایه کدم سجده کند؟ بدینسان در منطق بلخی برتری جویی نژادی و امتیاز خواهی قومی در ارتباط به میهن و ملت و بیت المال و دارایی عامه فکر شیطانی شمرده می شد نه اندیشه انسانی .

بلخی به العلماء و رثه الانبیاء باور داشت و میگفت که : آنان که نشانی از وارثان پیغمبران دارند ، احترام شان بر همگان واجب است اما او بر کسانی که دین را وسیله رسیدن به جاه و جلال و مال و منال دنیا سازند ، بشدت می تاخت و روحانیت را در تنزه و پاکنفسی و در بیزای از آلوده گیهای مادیات می جست ، او بر روحانیونی که با معارف عصر سازش و موافقت ندارند انتقاد میکرد ، او کثرت ملا و طالب رابه سخریه می گرفت و می گفت : اگر سفری به ولایات و اطراف و اکناف کشور داشته باشید متوجه میشوید که در برخی از دهات شماره عمامه سفید ها و دستار سیاهان به نشانی طایفه آخوند بیبیش از دیگر مردم است که اغلب به کلانکاری و خودنمایی و مزاحمت های بیجا و ایجاد تفرقه و نفاق و تعصب اشتغال دارند زیرا که از چهار طرف خود بی خبرند و جهان را نمی شناسند و در عوالم عهد دقیانوس و اصحاب کعب بسر میبرند ، بار دوش مردم اند و فریفته ز خارف و نقش و نگار دنیوی .

جادار که یاد آور شویم که بلخی ، آن روحانی آگاه و وارسته ، خبر نداشت که ممکن است روزی از چنان جماعت هایی ، گروهی به نام "طالبان" تن به "مزدوری بیگانه" دهند و از سر نادانی و شرارت به کشتار مردم خود و به ویرانی شهر و روستای خود برخیزند انهم زیر پوشش کوشش در راه صلح و تاءمین امنیت و بازگشایی راهها و خلع سلاح تنظیمها و مصالح دیگر .

شنیده و خوانده ایم که علامه بلخی برای بیداری و آگاهی مردم سخن میگفت : آری او در مقام یک سخنور سحر مستمعین خود را آگاه گریه میداد و گاه میخندادند تا بیداری و آگاهی بخشد اما خنده دادنها و هیچگاه سطحی و لایعنی نبود بل

عمیقاً " بر معنی وطن آمیز بود و آگاهی بخشش و آموزنده از باب مثال بنده هرگز از یاد نمیبرم آن منبری را که " آقا " طی بیانات شان فرمودند : اکنون که می آمدم در راه بابیه جوانی را دیدم که زیر بار برف حویلی که در پشت داشت دولاشده بود ، به او گفتم ، بابیه جان از تو که گذشت غم بچه هارا بخور و به مکتب شان بفرست ، گفت آقا مگر امام زمان ظهور کند و کاری بکند ، گفتم تو غم خود بچه های خودت را بخور ، امام زمان که بیاید بسیار کار دار دونه میتواند با ترا هم پشت کند ، پیام این طنز از فهم هیچ عامی دور نمیماند .

راجع به شعار علامه بلخی که استاد غوریانی به آن اشاره کرده اند باید گفته شود که این شعار کوتاه تر ، گویا تر و کوبنده تر بود ، او اولاً " توضیح میداد که شیعه یعنی دوستدار اهل بیت پیغمبر خدا و سنی یعنی پیرو سنت آن حضرت (صلعم) - آنگاه می پرسید که آیا هیچ شیعه ای میتواند معتقد به پیروی از سنت رسول الله نباشد ؟

ومات الشافعی و لیس بیری

علی ربه ام ربه الله میگفت : عترت و سنت به مثابه دو بال اسلام اند ، همایون همایون اسلام بایک با از پرواز میماند آورنده اسلام ، امت خود را در حدیث صحیح و فصیحی به احترام هر دو توصیه کرده است آل رسول سنت و عترت آن وجود شریف رابه بهترین و صهی ادامه داده اند و نفسی سنت شریف و پیروان صدیق پیامبر اکرم اهل بیت مظهر را - صمیمانه نگه داشته و به دوستی آن مهرتائید و تاکید گذاشته اند پس این دو " ثقل " عظیم موازی هم قرار دارند دارند تنها ساده لوحان پیش پای بین و مغرض ممکن است که از نابخردی و گمراهی سنت و عترت محمد مصطفی را در موقوله متخالف تصور کنند و عمر دورا در برابر هم قرار دهند (صلوا علی النبی و آله و سلم)

باری ، بلخی پس از این سخنان شعریار شیوایش را با صدای رسا بر زبان می آورد ، شعاری که گویا کسی از سخنگویان مذهبی و مبلغان دینی آنرا چنانکه باید تکرار نکرد ، چه دلیل آنکه دور بینی و ژرف نگری (سید) را نداشت یا می ترسید که مبادا مریدها تورا بخورند و یا عمل به احوط میکرد ، باری ، آن شعار هیجان انگیز و هموشیار کننده و هوشدار دهنده که ویژه بلخی بود

در تاءمین وحدت ملی بسیار موثر و مفید بود - چنین بود :

هر شیعه که سنی نیست کافر است
هر سنی که شیعه نیست کافر است

اعلامیه مهاجرین و تاجرین مقیم جاپان

سالگرد شهادت رهبر شهید عبدالعلی مزاری بر همه دردمندان و ملیت های محروم افغانستان و مخصوصاً " به همه آزاداندیشان جهان تسلیت عرض میشود .

استاد شهید پیشواور رهبر مقتدیرمد با آگاه و بیداری بود که بآبودنش همه پیروان او - احساس غرور خاص داشتند ، استاد شهید چهره درخشان تاریخ از تبار حسین (ع) ابا بودن خویش درس مقاومت غیرت و عزت رابه همه آموخت و با شهادتش راز و رمز زندگی را بر همه گان هویدا ساخت و بالاخره با فریاد غرور آفرین خویش این درس را داد که زندگی در ذلت از آن پیروان حسین نیست و می بینیم که خط سرخش چگونه ترسیم راه رهروانش قرار گرفته و مخصوصاً " برای آنانکه با قیام و انقلاب و هدف و آرمان مزاری شهید آشنائی دارند .

مزاری روحانی شهید چهره تابناک تاریخ انسانی که در طول حیات حتی در کشور خود نیز مهاجر بود ، دومیظلومی بود که هم از طریق دشمن بر علیه او تبلیغ میشد و هم از طریق دوست در سایه مذ هب مشترک او در حقیقت خارج چشم دشمنان ملت افغانستان بود که بآبودنش در کنار توده های محروم به ندرت چهره های تذبذب و منافق راهویدامی ساخت و لذا است که تحمل او را نداشتند و بودن او را مزاحم میدانستند تا اینکه او رابه شهادت رساندند ، آری مزاری را - شهید ساختند و بالاخره شهادت او داعیست که در قلب میلیون ها انسان فرونشست و مرگ او رنجیست که اینک توده ها و ملیت های محروم افغانستان برای همیشه آن را با خود حمل میکنند زیرا که مزاری رهبر همه ملیت های محروم در افغانستان شود و بر همه گان روشن و آشکار است که فریاد دفاع از حقوق حقه همه ملیت هادر افغانستان فقط و فقط از حلقوم استاد شهید عبدالعلی مزاری بر میخواست ، میان مهاجرین و تاجرین مقیم جاپان همانگونه که فریاد رسای مزاری و خواسته های برحق او را در اندیشه و افکار خویش داریم و خون گرمش را برای همیشه در رگ های خویش احساس میکنیم و ایمان داریم که بیاری خداتا آخرین مرحله حیات راه او را ادامه خواهیم داد ، تعهد ما تعهد دینی و اسلامی می باشد زیرا که مزاری شهید در سایه اسلام عزیز به اوج سعادت و تکامل انسانی رسیده بود و بالاخره راه و هدف او آرمان همه توده های محروم اسلامی است که اینک دنیا شاهد حرکات



س : ببخشید مادر ۱ لطفاً " بعنوان اولین سوال برای ما و خوانندگان عزیز از دوران کودکی رهبر شهید مان بگوئید .

ج : بسم الله الرحمن الرحيم البتة الان درست بخاطر نمی آورم تمام آن چیزها را برایتان بگویم فقط آنچه را که یاد دارم به شما می گویم ، شهید عبدالعلی فرزند من می باشد که سه تا از بچه هایم بنامهای حاج غلام نبی که بزرگتر از عبدالعلی بود و سلطانعلی برادر کوچک شان و خدیجه خواهرش در طول جهاد ۱۴ ساله کشور ما شهید شدند و عبدالعلی چهارمین شهید از فرزندانم و پنجمین شهید خانواده می باشد چون پدرش هم بدست منافقین به درجه رفیع شهادت نائل شده است .

شهید عبدالعلی هنوز سن زیادی نداشت که پدرش او را نزد کربلائی عبدالاحمد برای یادگیری قرآن می فرستاد که بعد از یادگیری قرآن و سن مناسب او را به مدرسه فرستاد تا درس بخواند . به درس و مدرسه بسیار علاقه داشت طوری که شبهارا تا صبح به یادگیری درسش می گذراند و در روشنائی مهتاب بالای پشت بام کتاب را به دست می گرفت و درس می خواند از همان دوران کودکی به دنیا دل بندگی نداشت و دنبال غذای خوب نبود و وقتی که از مدرسه می آمد بدون اینکه چیزی بگوید دوستان را در میان دستمالی می بست و بطرف باغ برای آبیاری و کمک به پدر و برادر می رفت ، او کسی نبود که دیگران را آزار و اذیت کند هیچ وقت مرانراحت نمی کرد با اینکه کودکی پیش نبود .

س : ما آن شاهد هستیم که استاد فقط يك دختر ۴ ساله دارند چرا شما زود تر از اینها به ایشان پیشنهاد ازدواج نکردید ؟

ج - ما خیلی به او اصرار کردیم مخصوصاً پدرش بعد از ترخیص عبدالعلی از عسکری خیلی گفت ولی او خودش قبول نمی کرد و همیشه جوابش يك لبخند بود و اینکه می گفت تا افغانستان پیروز نشده من زن نمی گیرم چون من هیچ وقت در خانه نیستم و نمی خواهم يك سیاه سربچی را اسیر خود کنم ، من نمی توانم که بنشینم و کار کنم و نیازهای يك همسر را برآورده کنم .

س - احساس شما که اکنون همسر شهید و مادر شهید هستید چیست ؟

ج : چون خوشحالی هر پدر و مادری خوشحالی فرزندان شان می باشد و من هم که میدانم . فرزندانم و همسر من به آرزویشان که همان شهادت بود رسیده اند و خوشحال هستند بسیار خوشحال هستم خوب آنها همه مال خدا بودند و خدا آنها را بر دهنده من راضی به رضای خدا هستم ، من که از بی بی زینب و حضرت زهرا زیاد نیستم هر ۴ فرزندم و همسر را برای خدا قربانی کردم انشاء الله که خدا قبول کند و آنها روز قیامت مرا شفاعت کنند .

مصاحبه کوتاه با خانواده رهبر شهید

(مادر ، خواهر و همسر)

(مادر رهبر در حالیکه اشکهایش را از زمانهان میگرد روی سوسو آسمان کرد و آهی کشید دستهایش می لرزید و با همان دستان لرزان با گوشه دستمالش مرورید های دیدگان را پاک کرد و بطرف عکس رهبر نگاه کرد و گفت : (فرزندم کاش تو مرادفن می کردی و در عزایم می نشستی) البتة بسیار آهسته می گفت تا کسی متوجه نشود چون وضعیت جسمی و روحی ایشان را مساعد ندیدیم فقط يك سوال دیگر را مطرح نمودیم و به گفتگویمان خاتمه دادیم .)

س : مادر ! توقع شما بعنوان مادر رهبر شهید مان از مردم و مسئولین حزب وحدت اسلامی چیست ؟

ج : من از مسئولین و مردم می خواهم که راه و روش رهبرشان را ادامه دهند و نگذارند که خون بناحق ریخته اش پایمال شود البتة مردم و مسئولین خود شان صاحب اختیار هستند و بهتر میدانند که چه کنند و چه نکنند ولی من خودم حسابم را با طالبان و دیگر قاتلین فرزندم مظلوم نزد امام زمان وجد امام خمینی صاف می کنم .

(که در این حال مادر استاد شروع به گریستن میکند و با حسین یا حسین می گوید ، که جمع خانه هم طاقت نمی آورد و همگی مظلومیت بزرگ رهبرشان اشک می ریزند و به یاد مظلومی سرور شهیدان حسین بن علی می گریند)
و ما هم با تشکر مجدد از مادر پیر و فرسوده رهبر بزرگوار مان منزلشان را ترک می کنیم و با دلی پراز درد و اندوه گیه در فراق رهبر چنین شده است و با خود و خدایمان پیمان می بندیم که قلم را بعنوان يك اسلحه بر زمین نگذاریم و بدین طریق با دشمنان اسلام و رهبرمان به مبارزه ای بزرگ برخیزیم انشاء الله .

مصاحبه با خواهر استاد شهید عبدالعلی مزاری رهبر فقید شیعیان افغانستان :

س : خواهش می کنیم مختصری از زندگی شخصی خودتان برای ما و خوانندگان عزیز بفرمائید ؟

بسم الله الرحمن الرحيم : من کبری مزاری فرزند حاجی خداداد که در چهارکنسنت متولد شدم و تا سن ۱۹ سالگی را در خانه پدر گذراندم و بعد از آن پدرم مرا روانه خانه بخت کرد که همسر فرزند حاج گل احمد بنام محمد امین معروف به استاد سمیع بود که حاصل این

ازدواج سه فرزند بنامهای محمد هاشم و جلال الدین و صفیه می باشد که البتة حلال ۵ ماه بیشتر در این دنیا زندگی نکرد ، فرزند بزرگ یعنی محمد هاشم ۶ ماهه بود که جنگ تحمیلی دست نشانده های شوروی علیه مردم افغانستان شروع شد (سال ۵۷) و در این جنگ برادر جوانم بنام سلطانعلی که خیلی با هم انس داشتیم شهید شد و بعد از ایشان خواهرم خدیجه نیز شهید شد و از همان ابتدای انقلاب تا به امروز آب خوش از گلویم مایشتن نرفته است . وقتیکه نیروهای دشمن (کمونیستها) به خانه و کاشانه ما حمله کردند ما آنجا را ترک گفته و به مناطق دیگر رفتیم و مدت ۴ سال را در داغ عزیزان سپری کردم و باید عرض کنم که هنوز داغ آنها زدل نرفته بود ما آواره بودیم که همسرم و پدر و برادر بزرگم بنام حاج غلام نبی در سال ۶۱ شهید شدند و در فراق آنها صد چندان شد ، وقتی که خبر شهادت آنها را شنیدیم بدلیل اینکه در میان يك عده کور دل و از خدایی خبر بودیم نمی توانستیم گریه و ناله کنیم و می گفتند کفرها گریه میکنند و به مالقب بیوه زنان راداده بودند و هر روز مورد تمسخر و ریش خند قرار می دادند وقتی بچه هایمان از منزل خارج میشدند با سنگ و چوب با فحش و دشنام وارد خانه می کردند ، در همان اوضاع و احوال بود که دخترم صفیه بعد از پدرش بدنیا آمد و يك یتیم دیگر بریتیمانمان اضافه شد و درد ما فراوانتر شد مدت چند سال را در میان همان منافقان با سختی فراوان گذرانیدیم تا اینکه يك هیئت صلحی که تشکیل شده بود از شخصیتهای بزرگ منطقه از ایران آمدند و با هر طور ممکنی ما را به مزار شریف منتقل کردند و این در حالی بود که از تنهامر هم در دهایمان یعنی استاد مزاری بی خبر بودیم و دشمنان دوست نمابادادن خبرهای گوناگون در باره ایشان ما را شکنجه روحی میدادند و وقتی که به مزار شریف آمدیم منافقین فرزندان مرا از من جدا کردند و گفتند باید تنها همراه خانواده پدرم بروم و مدت را در دوری از فرزندانم سوختم که بعد از مدتی دخترم را به هر زوری که بود خانواده پدرش برایم آوردند ولی محمد هاشم را از من جدا کردند و این جدایی درد دوری پدرش را برای من بسیار زیاد میکرد در مزار شریف برای گذراندن زندگی همراه با همسر برادرم که مثل من آواره بود گلم بافی را شروع کردیم تا دستمان پیش هر کس و ناگس دراز نشود .

بعد از چند سال ماندن در مزار شریف و آوارگی نزد استاد به شولگره آمدیم که بادیدن استاد غمهای تمام عزیزانم را می توانستم حل کنم و حدود یکسال ونیم را آنجا ماندیم که بعد از استاد ما را همراه با پسر همویم و تنی چند از یارانانش عازم

ایران کرد که در بین راه هم از ناحیه منافقین مشکلات زیادی داشتیم. در ایران که آمدیم وضعی تقریباً "خوبی یافتیم چون پسر عموم آقای جویا بلافاصله ماراتحست پوشش بنیاد شهید قم در آورد و بچه هارا برای تحصیل به مدرسه ثبت نام کرد که قصد اصلی استاد از سفر مابه ایران همین بود.

مدت هایی را در دیار هجرت و دور از برادرم استاد مزاری و دور از فرزندم محمد هاشم با سختی زیادی گذراندم که حدود ۶ ماه بعد از آمدن ما استاد همراه با هیئتی به ایران آمدند که بار دیگر با دیدن یکتا غمخوارم دردهای تنهایی ام را سعی کردم به دست فراموشی بسپارم.

بعد از چند وقتی فرزندم نیز رسید و آن زمان بود که از حضرت معصومه و خداوند رحیم بسیار تشکر کردم که حاجاتم را برآورده نمودند. بدلیل اینکه یتیمانم سرپرستی داشته باشند با عموی بچه هابه پیشنهاد استاد ازدواج کردم.

س: بیخشد بعد از دیدن آن مشکلات اولین دیدارتان در شولگره با استاد چگونه بود؟

ج: وقتی که استاد ما را دیدند دنیایی از غم را در چهره داشتند ولی نگاهش را به زمینی دوخته بود و تمام درد های دیدگان را تحویل زمین میداد و به دخترم صغیه که با گریه سراغ پدر را می گرفت می گفت: صغیه جان من جواب تو را چه بدهم.

س: بر خورد استاد با شما بعنوان يك خواهر چگونه بود؟

ج: استاد برای من يك همراز و همدم بود البته فرصت و وقت زیادی نداشتند ولی بعضی اوقات صمیمانه در کنارم می نشست و صحبت میکرد که بهتر از هر خواهری برای من بود وقتی که از بی سرپرستی و دردهای دنیای پیش ایشان شکوه میکردم بالبختی مهربان می گفتند شما هنوز هیچی نشده اید طوری نشده است من می گویم شما باید برنامه حضرت زینب (س) را داشته باشید از این دردهایت کم ناله کن. این جواب همیشگی اش برای من بود و همان لبخندش مرا آرام می کرد.

س: با توجه به اینکه شما فرزند شهید و همسر شهید و خواهر شهید هستید آن چه احساسی دارید؟

ج: من خدا را شکر می کنم که این قربانیان را قبول کرد و خوشحال هستم من زیاد تراز بی زینب نیستم و اکنون که يك پسر بنام محمد هاشم از شهید استاد سمیع دارم آرزو میکنم که چون پدرش شود چون آرزوی پدرش همین بود و مدام

می گفت من آرزوی کنم که خداوند بمن يك پسر بدهد تا در راه خدا شهید شود من باینکه این عزیزان را در دنیا از دست داده ام در انتظار دیدارشان در آن دنیا هستم و آرزوی کنم که همه شان شفیع من باشند و برای من جایگاهی کنار حضرت زهرا (س) و بی بی زینب (س) درست کنند.

س: پیام شما به تمام زنانی که چون شما عزیزان را از دست داده اند چیست؟

ج: من کوچکتر از آن هستم که برای خواهران بزرگوارم پیام بدهم ولی بعنوان يك خواهر کوچک و همدردشان خدمت عرض میکنم که در کنج خانه ایشان ننشینند و گریه وزاری نکنند باید آستینها را بالا زده و کمر همت ببندند و با تربیت فرزندان سالم و خوب راه شهیدان از صدر اسلام تا کنون را ادامه دهند و زینب گونه پیام رسان عاشورا های افغانستان باشند و با گوشه نشینی دشمنان را شاد نکنند.

س: يك سوال آن به ذهن ما رسید اینکه آیا در زندگی از استاد برای ما بحتاج زندگی کمک خواستید یا نه؟

ج: بلی همان سالی که تازه از مزار شریف به شولگره آمده بودیم من به ایشان گفتم که برادرم مقداری پول بمن بدهید تا برای یتیمانم خوراک و پوشاک تهیه کنم که استاد لبخندی زد و گفت مگر شما پیر و کور هستی خودتان کار کنید و شکم اولاد هایتان را سیر کنید. من پول ندارم این کالا هم راکه می بینید دوستان برایم تهیه می کنند و من به استاد گفتم شما که نماز و قنوتتان را صرف کارهای مردم می کنید مگر تنهاندارید گفت من برای خدا کار می کنم نه برای مردم و تنخای دنیایی ندارم و شما دعا کنید که خدا تنخای ما بدهد.

س: یکی از خصوصیات بارز استاد بنظر شما چه بوده؟

ج: سخت گیری در خرج کردن بیت المال و نیز مهربانی و دلسوزی نسبت به خانواده های بی سرپرست به نظر من از ویژگیهای بارز ایشان بود البته بهتر است برایتان بگویم تمام زندگی ایشان برای من و امثال من درس بود.

س: انتظار شما از مسئولین حزب وحدت اسلامی چیست؟

ج: من از تمامی مسئولین این حزب عاجزانه می خواهم که نگذارند خون سرخ و بناحق ریخته رهبرشان پایمال شود و تا نابودی کامل تمامی قاتلین استاد و یارانش از پای ننشینند و به تنها آرزوی آن شهید بزرگوار که استقلال کامل افغانستان و احقاق حقوق پایمال شده مردم شیعه و بخصوص هزاره بود حامی عمل بپوشانند البته این تنها وظیفه مسئولین حزب وحدت نیست وظیفه همه مردم است چون استاد برای

جمع خاصی و یا حزب کار نمیکرد، اسناد برای مردم و برای حق کار میکرد و ادامه راه او هم وظیفه همه مردم حق طلب است.

مصاحبه با همسر استاد شهید عبدالعلی (مزاری) رهبر فقید شیعیان افغانستان

س: بعنوان اولین سوال از خدمتتان اگر مانعی ندارید مختصری از زندگی خودتان برای ما و خوانندگان ارجمند بفرمائید؟

ج: بسم الله الرحمن الرحيم، من حلیمه فرزند حاج گل احمد که ۲۰ سال اول زندگی را در کنار پدر و مادر سپری کردم و بعد از آن با سلطانعلی مزاری ازدواج نمودم که شمره این ازدواج دو پسر (دوگانه) بنام حسین و حسن بود که حسن دوازده بیشتر عمر نکرد و حسین شش ماهه بود که جنگ تحمیلی شوروی علیه مردم افغانستان شروع شد و پدر حسین طی این جنگ از ناحیه پازخمی شد که بعلت نبودن داکتر و دارو در اثر خونریزی شدید بعد از سه ماه (۵۸ سال) شربت شیرین شهادت را سرکشید و درست يك هفته بعد حسین ۹ ماهه نتوانست داغ بی پدری را تحمل کند و به دیدار پدر رفت.

زندگی بسیار برایم تلخ شده بود نمی دانستم چه کار باید بکنم و يك سال را با غم هجران دو عزیزم سپری کردم که پدرم آمد و گفت بیای برویم ولی پدر شهید سلطانعلی بمن خیلی علاقه داشت و می گفت اگر تو از خانه من بروی داغ سلطانعلی بر من چند برابر میشود خواهش میکنم بمان و با اصرار ایشان و نیز وصیتی که همسر شهیدم در آخرین لحظات زندگیش کرده بود که پدرم را تنها نگذار باید رفتنم و به پیشنهاد و پافشاری زیاد پدر همسر شهیدم با برادر بزرگ سلطانعلی که همسرش فوت کرده بود سه تا اولاد کوچکش بی مادر شده بود از دواج کردم البته در ابتدا اصلاً نمی توانستم قبول کنم چون واقعا مسئولیت سنگینی بود و فکر میکردم نمیتوانم از عهده این مسئولیت سنگین برآیم و با خود و خدایم من گفتم من چگونه می توانم وظیفه سنگین مادری را در حق این طفلان معصوم ادا کنم و از آنجائیکه بچه ها بمن علاقه داشتند و به چشم مادر نگاه میکردند با طلب یاری از تنها یاریگر نیازمندان قبول کردم. حاصل ازدواج با حاج غلام نبی برادر بزرگ سلطانعلی سه فرزند بنامهای حسن و حسین دوگانه و خدیجه بود که البته خدیجه بعد از شهادت پدر دنیا آمد.

س: در همین جاما از ایشان می پرسیم مگر چند سال با حاج غلام نبی زندگی کردید که ایشان شهید شد؟

ج: قریب ۲/۵ سال با حاج غلام نبی زندگی کردم که بعد از این مدت ایشان همراه با پدرشان بدست منافقین کور دل بطور بسیار بدی -



سرور و سالار ما

ای مزاری سرور و سالار ما
 مرشد مار هیروس ——— دار ما
 خون پاکت رهنمای حال ما
 مرگ و نفرین بر پلید و روسی ——— اه
 مرگ بر جاله های دون صفت
 بر اجیران و غلامان تا ب ——— د
 ای که جاوید و حقیقت نام تو
 مفتخر اسلامیان از کار تو
 ناجی و سردار و سرکار بزرگ
 حافظ دین و وطن مرد ——— ترگ
 رفتی و آموختی صدق و وفا
 صد هزاران رحمت حق بر شما
 عهد ما پیمان خون است با شما
 ملت ما با شما و از شما
 آسمانها گرید اندر سوگ تو
 جان فدای پیکر پر خون تو
 نور چشم ملت بیدار ما
 مظهر صلح و عدالت خواه ما
 نصب العین ماست دستورات تو
 غازیان ما علمبردار تو
 یاور ثار الله و کرب و بلا
 مظهر ایمان و وجدان و وفا
 دشمنان لرزید از پیکار تو
 خطم محروم را خورشید شد
 آنک اینک صد هزاران مرد جنگ
 پاسبان حرمت خون تو اند
 روح پاکت شاد باد آرام باد
 ساکن باغ جنان دلشاد باد
 خون پاکت قوم را بیدار کرد
 ملت محروم راهوشیار کرد
 خون تو تضمین استقلال ما
 راه تو ترسیم جاویدان ما
 صد هزاران و در دور حمت بر شما
 ملت مظلوم را ای رهنما
 السلام را مرد جانفدا
 السلام ای رهبر دانای ما
 السلام ای مرجع غمخوار ما
 پیشوای حال و استقبال ما
 صاحب عز و شرافت السلام
 سبیل و بنیاد وحدت السلام
 قائد عالیجناب ما سلام
 اسوه و حماسه سازمان ما سلام
 روح تاریخ و شهامت السلام
 پیکر صبر و شجاعت السلام
 ای شهید ملت ما السلام
 ای زعیم اعظم ما انسلام

شعر معاصر افغانستان

قله خورشید

بر قامت بلند تو تفسیر می شویم
 آن دم که در وجود تو، تعبیر می شویم
 ای ذوالفقار تشنه به خون حرامیان
 باز آ که کم کم همه مان پیر می شویم
 روزیکه دست گرم ترا گم نموده ایم
 احساس می کنیم که، تحقیر می شویم
 دل رابه آفتاب سپردیم کاین چنین
 از سوی کفر شب همه تکفیر می شویم
 با،، نصر،، رو بقله ای خورشید می رویم
 یا میرسیم، یا، همه تبخیر می شویم
 موحد بلخی

لهجه، رهائی

چه باشکوه می روی به سمت بیکرانه ها
 بیال دل بدوش جان بباغ سبز شانه ها
 تو می روی ولیک من سیاه و سرد می شوم
 از اینکه کوچ می کنید زبانه دل ترانه ها
 از اینکه بازمی شوم همی زبوی آشنا
 و اینکه تار می شود فضای مات خانه ها
 کجائی ای چنین لهجه ای رهائی ام بیا
 که در باغ بیتوشی شکفته، تازیانه ها
 دریغ از آن طلوع و آن غروب عاشقانه ات
 که می روی و می نهی بجای خود جوانه ها
 هزار بیشه تب ترا یکام بغض می برد
 بسان، نصر، در محاق غربت زمانه ها
 موحد بلخی

ناخدای نور

از صمیم دستانش بین ما و من پل زد
 آنکه بر سر می مردی تاج سرخی از گل زد
 قتلگاه گلها شد، کابل پریشان خو
 تا که باغبان گل با خداتعام ل زد
 سبز باد یاد آن آفرید کار نور
 کوبوسعت تاریخ، سپرده، تجمل زد
 دود از زمین برخاست تا که ناخدای نور
 چتر سرخ رجعت را بر فراز کابل زد
 گرچه داغ ناسور ش،، نصر،، را گسست از هم
 بیک دشنه ای هجرش زخم بردل گل زد
 موحد بلخی

پاره تن کابل

تب گرفت سرتاپا، کوی و برزن کابل
 تا که شد بخون رنگین دشت و دامن کابل
 خون روشن آن مرد تا که جوش زد آن روز
 کربلای از ماتم، گشت گلشن کابل
 پشت موکب خورشید رهسپار بود آن روز
 کاروان دلها با پاره، تن کابل
 گاه رجعت خورشید پشت آسمان خم شد
 آنچنان که خم گردید پشت و گردن کابل
 رفت در محاق شب تا که قطع شد از من
 در غریب آن ظلمت، دست روشن کابل
 بعد از آن قیامت هم باز هم رقم میزد
 صبح رابه رنگ،، نصر،، نای و ناخن کابل
 موحد بلخی

وصبحی

وصبحی که خورشید را، بو، نکردیم
 درین بیشه دیگر، هیاهو نکردیم
 شکستیم در رخوت بغض حسرت
 از من بیش سر را فراسو نکردیم
 خدایا چه آندوهبارت، باری
 فضای که باری بان خون کردیم؟
 ولی سبز خویشم و دلگرم از آن

که بازوبه بازوی جادو نکردیم
 و چون موشیان سینه، خلق خود را
 نذرانده بر خویش کند و نکردیم
 به تف عطش، کربلای بماندیم
 در آن روز خون پشت بر او نکردیم
 به مرداب آندوه با،، نصر،، مردیم
 به صبحی که خورشید را، بو نکردیم
 موحد بلخی

لاله های عاشورا

بعد رفتنت خورشید از دیار ما کم شد
 خیمه زد شب تردید سایه در تلاطم شد
 با حضور سبزه تو، هر چه بد، حقیقت بود
 با عروج سرخ تو، هر چه بد، توهم شد
 شعر هم از آن ماتم بیقرار می نالد
 چونکه فصل سنگین غربت تکلم شد
 تب گرفت هر لب از آن غروب خونین فاش
 گوشیا که با آتش، حشر، هرتبسم شد
 بعد رفتنت کابل ای طلوع بی پایان
 جوش زد باشک و خون، کربلای مردم شد
 فصل، فصل خونین لاله های عاشورا است
 هر که در صف مانیست تا همیشه ره گم شد
 تف بر آن حقیر آن موم کوبد ست خصم خلق
 کاهاگاه خردم شد گه گوازه میزم شد!
 خون روشن خورشید،، نصر،، می شکفت آن روز
 تا که نام سر سبزش یک جهان ترنم شد
 موحد بلخی



س در واقع اگر چنین جنگی در بیکر د...
موضوعی که مورد بحث است در پاکستان اینکه
نقش شمانیروهای دیگر مخالف با دولت کابل چه
خواهد بود ؟

ج : ما کچه راه حل قضیه افغانستان را
جنگ نمیدانیم و میخواهیم که قضایا از طریق
مسالمت آمیز حل شود نیاز به جمله و جنگ نشود
واما اینکه اگر یک چنین جنگی واقع شود دولت
آقای ربانی حمله کند علیه طالبان و یاطالبان
علیه کابل حمله بکند این يك موضوع است که
فعلا " تحت بحث است و جلسات آینده ما
تصمیم در این مورد را روشن خواهد کرد .

س : پس در واقع بحث درباره اینکه آیا
شما و طالبان در يك ائتلاف وارد خواهید شد یا نه
از خدمت شما میخواهیم بپرسیم که آیا نمایندگان
طالبان که وارد پاکستان شده با ایشان شماره
جلسه دیدار داشتید ؟

ج : قضیه بحث برای يك ائتلاف برای جنگ
نخواهد بود ، قضیه اینست که يك راه حل
مسالمت آمیز پیدا شود که آقای ربانی که قانونا
رئیس جمهور نیست او از قدرت کنار برود و قدرت
را به يك نیروییکه قابل قبول برای کل مردم
افغانستان باشد تحویل بدهد، صحبت از اینست
حالا ممکن است که نماینده طالبان هم آمده باشد
تا هنوز ما آنها را ندیده ایم .

محترم قاسمی در اخیر سخنرانی اش پیام محترم
استاد خلیلی را که عنوانی مردم کویته صادر
گردیده بود برای برادران حاضر در جلسه قرائت
نمودند که مورد استقبال پر شور مردم قرار گرفت
در ختم مجلس پیامها و خوش آمد بیدی از سوی
انجمن ها ، کانونهای فرهنگی و احزاب سیاسی
کویته قرائت گردید که همه حاوی حمایت کامل
و همه جانبه از حزب وحدت اسلامی بود .

یکه تازی آقای مسعود ربانی بنشینند و یک راه حل
را جستجو میکنند

س : آقای محقق نقش پاکستان چه است ؟

آیا این در واقع کوششی است از سوی پاکستان برای
وسیعتر کردن ائتلاف نیروهای مخالف دولت
کابل ؟

ج : شما این مطلب را به خوبی می دانید که مردم
افغانستان به شریبه روحیه استقلال مشهور بوده
و هیچ مداخله را از خارج قبول ندارند ، درست
است که اسلام آباد مرکزی است برای تجمع
نیروهایی که مخالف دولت ربانی هستند ولی
مهم و موثر تصمیم گیرنده هائیت است که از مردم
افغانستان هستند . خود شان در این جا کردهم
می آیند و جمع میشوند ولی میزبان این جلسه
ممکن است که دولت پاکستان باشد که این جلسه
در اسلام آباد دایر میشود .

س : در این گفتگوها صحبت از جنگ در کابل
شده تا آنجاییکه ما اطلاع داریم مسئله چیست
آیا این اشارات به آمادگی نیروهای طالبان برای
حمله دیگری به کابل است ؟

ج : گفته میشود که آقای ربانی و مسعود هم
با پشتیبانی بعضی کشورهای آمادگی جدی گرفته
برای حمله علیه طالبان و طالبان متقابلا آمادگی
های خود را دارند درست است که این قضیه مایه
نگرانی مردم افغانستان و دیگر رهبران جهادی
است ، این واقعیت دارد ، درست است .

متن مصاحبه است . محقق عضو شورای مرکزی و رسول

شورای ولایتی شمال کشور و نماینده ،

حزب وحدت اسلامی در جلسات اسلام آباد .

محترم استاد محقق نماینده حزب وحدت
اسلامی در جلسات شورای هماهنگی منعقد در
اسلامی آباد شام سه شنبه هفته گذشته مصاحبه
ای با سرویس دری رادیویی بی سی انجام دادند
که متن مکمل آن قرار ذیل است .

س : اولاً " منظور از این گردهمایی ها چیست ؟

ج اولاً " منظور از گردهمایی هائیکه در اسلام آباد
صورت می گیرد ایجاد هماهنگی های بیشتر و
انسجام بهتر در کارهای بین اعضای شورای هم
آهنگی بوده و دوم تشکیل وسیعتر از رهبران جهادی
افغانستان برای ارزیابی راه حل صلح آمیز و معقول
قضیه افغانستان است .

س : وقتی می فرمائید جلسه وسیعتر آیا

اشاره شما به امیدواری در مورد شرکت نمایندگان
طالبان است یا اینکه چه ؟

ج : تمام کسانی که با دولت آقای ربانی
مخالف هستند با اینکه يك راه حل غیر از راه حلی
را که آنها می پسندند و جستجو می کنند مثل
حضرت صاحب ، پیر کیلانی و همینطور حاجی قدیر
طالبان و هر کسیکه برای يك راه حل غیر از فورمول

محترم دکتر جنرال علی اکبر قاسمی عضو شورای مرکزی

و قوماندان فرقه ۹۵

حزب وحدت اسلامی وارد کویته بلوچستان شد

سال از ایشان استقبال کردند ، جلسه باتلاوت
آیاتی از کلام الله مجید آغاز و ابتدا برادر محترم
جناب آقای حاج رحیمی معاون دفتر در غیاب
مسئول دفتر تشریف آوری محترم دکتر جنرال
قاسمی را به شهر کویته ینمایندگی از دفتر
ومهاجرین و انصار خیر مقدم گفته و سخنانی چند
پیرامون وضعیت کویته و اهداف عالی حزب
صحبت فرمودند ، نگاه گروه سرودی از نونهالان
انقلاب از انجمن شیرین سرود زیبایی را خواندند
پس از آن محترم دکتر جنرال علی اکبر قاسمی
قوماندان فرقه ۹۵ و عضو شورای مرکزی حزب
وحدت اسلامی که بتازگی از جبهات خونیین
بامیان تشریف آورده و حامل پیام استاد خلیلی
عنوانی مردم شریف و مسلمان و غیور کویته بودند
سخنرانی نمودند و مردم را در جریان جنگهای
گذشته و فتوحات بامیان قرار دادند و نوید و امید
برای آینده ابراز داشتند .
گزارش خبرنگار طلوع وحدت می افزاید که



محترم دکتر جنرال علی اکبر (قاسمی
قوماندان فرقه ۹۵ و عضو شورای مرکزی حزب
وحدت اسلامی که حامل پیام جناب آقای استاد
خلیلی عنوانی مردم غیور کویته بودند وار د کویته
گردیده و در تاریخ ۳۰ ۲ ۱۳۹۶ جلسه باشکوهی
از طرف نمایندگی حزب وحدت اسلامی در کویته
باشرکت هزاران مهاجر و انصار مقیم کویته در محن
موسی خان کالج واقع در علمدار رود کویته برگزار
گردید .

لحظاتی که محترم دکتر جنرال قاسمی وارد
جلسه شدند حاضرین با شور و هیجان ادا توصیفی
با دادن شعارهای و بانثار گل توسط اطفال خورد

**بقیه از : مصاحبه خانواده رهبر شهید
استاد عبدالعلی (مزاری)**

(سال ۶۱) به شهادت رسیدند که ماتا مروزاز — دیدن پیکرهای چاک چاک آنها محروم هستیم .
خدیجه در سن یکسال و ۴ ماهگی بدلیلی — بیماری که درمان نشد البته کسی رانداشت که پیش طبیب برود پیش پدر شهیدش رفت .
۴ سال را دور از خانه ، خودمان و در میان یک مشت مردم جاهل و از خدایی خبرماندیم که داغ — عزیزان از دست رفته ای که حتی برای شان عزا داری نمی توانستیم و گریه هم بر ما حرام شده بود از یکطرف ورنج او ، برگی از طرف دیگر ما را می آزد ولی همه ، اینها به سختی آن نمی رسد که آن مردم ما را بسیار مورد تحقیر و تمسخر قرار می دادند و بنام خانواده ، کفر ما را می شناختند به استاد مزاری لقب کافر داده بودند و حتی نزدیک ترین فامیل های مادر استاد بصورت پیرو و رنج دیده ، ایشان تف میکردند و بعضی های شان می گفتند کاش زن حاجی خدا داد بجای آن کافر یک سگ به دنیایم آورد تا از کله اش پاسبانی کند و هزاران — فحش و ناسزای دیگر که من خود از ذکر آنها شرم دارم که چگونه به مردهی به این ابهت و بزرگی آنها بی شرمانه چنان سخنان ناروایی را نسبت میدادند البته جایی تعجب است که یکی از — همانها یک استاد مزاری را کافر و بی دین تلقی میکرد و قاتل برادرش بود و قتی که در جنگ با استاد مزاری اسیر و زخمی میشود و استاد به — معالجه ، ایشان می پردازد و مثلیک انسان با او رفتار می کند و به گفته ، خود آن مرد استاد اول غذا به زندانیان میدادند و بعد خود شان آنچه را که باقی می ماند میل میکردند . اعتراف به غفلت و بی خبری خودش میکند که چطور در جهل غرق بوده و میگوید بخدا قسم اگر مایکی از نفرهای مزاری را — بگیریم حتی یک دقیقه دوام نمی آوریم و او را با بدترین وضع می کنیم ولی او با من با اینکه قاتل برادرش بودم به گونه ای رفتار کرد که حضرت علی (ع) با اسیران میکرد .

منافقان ما را به گفته ، خود شان کروگان گرفته بودند و می گفتند تا مزاری را دستگیر نکرده ایم شما باید اینجا بمانید و ارتباط ما را با تمامی دوستان و آشنایان قطع کرده بودند این دوره برای ما بسیار سخت گذشت ولی خوب ما تحمل میکردیم و تسکین در دهای مابین بود که ماور داشتیم این رنجها را برای خدای کشیم آخر ما از کوچکی آموخته بودیم که عده ، مسلمان نما امام حسین (ع) را به شهادت رساندند و اهل و عیالش

را اسیر کردند و به آنها هم طعنه ، نامسلمانی می زدند خوب این روش همه ، اهل باطل دنیا پرست است .

خوب چهار سال گذشت تا اینکه یک هیئتی از ایران که شیخهای کلان منخفه بود برای — قرار ی صلح آمدند و با آنها صحبت کردند تا اجازه دهند که ما به مزار شریف منتقل شویم .

سر انجام اجازه دادند و ما را به مزار شریف بردند که در آنجا تحت نظر دشمنان دوست نما بودیم چون مردی در خانه نبود و باید هم مرد می بودم و هم زن آسین را بالا زدم و شروع به گلیم بافی جهت سیر کردن شکم فرزندان یتیم و بی سرپرستم کردم که خواهر استاد مزاری که همسر برادرم بودند و اونیز چون من همسرش را در راه خدا از دست داده بود و دو تا فرزند یتیم داشت بر اثر دخالت های بی مورد دشمنان دوست نما و مجبور شده بود فرزندانش را ترک گفته و پیش ما بیاید که با هم گلیم بافی را شروع کردیم و شب و روز کار می کردیم که ۳ سال را اینگونه در مزار سپری کردیم و این در حالی بود که از حال و سلامتی استاد مزاری که تنها نقطه ، امید خانواده و مخصوص مادر پیرش بود بی خبر بودیم و دشمنان هر روز جهت نمک پاشیدن روی زخمهای در دناک ما خبرهای گوناگون می آوردند روزی می گفتند ، مزاری کشته شده و روز دیگری گفتند بخاطر کارهای بد مزاری کشور ایران و دستور آقای خمینی او را بر زندان — انداخته اند و هزاران خبر دیگر که جراحت ما را صد چندان میکرد .

انان هر کاری که خودشان می پسندیدند برای آزار ما می کردند و ما باید بدستور آنها تمام کارهای ما را انجام می دادیم ، یاد می آید که خبر رسید پدر پیرم سخت بیمار است و من برای دیدار ایشان به محل سکونتشان رفتم که هنگام برگشتن بمن گفتند نودیکر حق نداری که پیش بچه های خود بروی تو باید همیسن جابمانی ولی من آنقدر گریه و زاری کردم که پدر بیچارم به شوهر خواهرم گفت هر طور بیکه شده باید مزار بزرگ داند که ایشان هم با همزاران مشکل دستور پدرم را اجرا کردند وقتی که به مزار نزد فرزندانم رسیدم ناگهان روزند های امید بسوی ما باز شد با خبر شدیم که آقای مزاری در شولکره بسر میبرند و پیغام داده که می خواهد ما را ببیند دیگر از زانمی شناختیم و بر خلاف همیشه بدون اینکه به آنها شک به نظر خودشان سرپرستی ما را بر عهده داشتند چیزی بگوئیم دست بچه ها و مادر پیر استاد مزاری را گرفته و بسوی تنها امید حرکت کردیم .

وقتی که به آنجا رسیدیم همه بی تابی میکردیم تا زود تر ایشان را ببینیم ولی بر اثر کارهای زییاد استاد مزاری آنروز بیدارمانیامد البته فرزند کوچکم حسن که عمورا هیچ ندیده بود ، قبلا

یعنی روز قبل از دیدار ما با اسناد پیش ایشان رفتند بود وقتی که از حسن پرسیدم عمورا چطور شناختی

گفت از چشمانش فهمیدم که عموی من است .
وقتی که استاد وارد شد ابهت و مردانگی اش همه را گرفت و برای احترامش همگی بلند شدیم ولی ایشان سعی کرد ازین کار ما جلو گیری کند چون تواضع و خضوع یکی از صفات بارز ایشان بود وقتی نشستند یک نگاهی عمیق به طفلان یتیم برادرو — دختر یتیم خواهر و مادر پیرش انداخت چشمانش لبریز از اشک بود ولی سعی میکرد از مانهان کند .
بغض گلویمان را گرفته بود ولی از آنجائیکه قبلا با هم قرار گذاشته بودیم که گریه نکنیم تا درد — استاد را زیاد نکنیم تمام تلاش ما را در جلو گیری از سرازیر شدن اشکهایمان بکار بستیم ولی دختر کوچک برادرم شهید محمد امین معروف به — استاد سمیع طاقت نیاورد و گریه کرد و مادرش اورا بیرون برد و استاد از ما علت گریه ، صفیهر را جویاشد و من با سختی جواب دادم که چون مادرش به صفییه گفته بود که پدرت پیش ما مامیت هست حالا که شمارا دیده می گوید پس پدرم کجاست ؟

که اسیتاد با صدایی مهربان گفت بگوئید انشاالله من از پایگاه عکس پدرت را می آورم و بعد روممن کردند و گفتند زنان برادرانت و خواهرت چطور هستند چون دوتا از برادرانم شهید شده بودند و — نیز همسر خواهرم گفتم خوب هستند و بعد گفتند من مقداری پول برای رفع نیازشان اگر بشما بدهم میتوانید به آنها برسانید ، گفتم بله و سپس ایشان به هر خانواده ای مبلغ ۵ هزار روپیه دادند بعد از این دیدار ما دوباره به مزار برگشتیم و بعد از دو ماه برای همیشه پیش استاد رفتم در آنجا نیز خودمان باید خوراک و پوشاکمان را تهیه میکردیم و استاد به گفته ، خودشان یک قیران هم نداشت تا خرج خانواده ، بی سرپرست برادر راتا ، امین کند بعد از قریب یکسال با اصرار و پیشنهاد عمه استاد با ایشان زندگی مشترک را شروع کردم که البته این عمل هم برای استاد بسیار گران بود و هم برای من ولی وقتی خداوند صلاح بداند بندگانش باید شاکر باشند .

با اینکه پایگاه تا خانه مسیر چندانی نداشت ولی استاد برای دیدار خانواده شاید ماه یکبار می آمد و تمام وقتش را وقف جبهه و مردم می کرد و هیچ علاقه و دلبستگی به دنیا و خوشگذرانی هایش نداشت و همینطور از مال دنیا هیچ نداشت وقتی که با من وصلت نمودند یک تابرک را که یکی از مردم هزارستان به ایشان هدیه کرده بودند فروخت و از پول آن فطریه ، روزه اش را که سه ماه را طبق عادت همیشگی شان روزه می گرفتند پرداخت و با بقیه ، آن مقداری گندم خرید و در — زمینی کشت کرد تا خانواده از حاصل آن استفاده کند .



حدود ۶ ماه از زندگی من و ایشان می گذشت که تصمیم گرفتند مارابه ایران بفرستد چون می گفت بچه ها باید ایران بروند و درس بخوانند و باسواد شوند.

سرانجام مارا همراه با پسر عموی من محمد عظیم و شهید سید علی علوی (یار باوقای - رهبر که پس از ۱۵ سال هم رکابی، سرانجام در رکاب رهبر نزد خدارفت) و حاجی سبحانی و عباس که از یاران استاد بودند راهی ایران کرد که در بین راه مشکلات بسیاری وجود داشت که یک عده از منافقین به محض اینکه فهمیدند خانواده استاد عازم ایران شده اند بدنبال مارا افتادند که در یک روز در بین موتر از خود ما پرسیدند شما خانواده مزاری را می شناسید و میدانید از کدام راه می روند ؟ و ما گفتیم نه .

سال ۶۸ وقتی وارد ایران شدیم مارا به شهر قم که پسر عموی استاد، آقای جوپا همراه خانواده اش بود آوردند که آقای جوپا بعد از مدتی مارا در بنیاد شهید قم ثبت نام کرد و اینگونه مقداری از مشکلات ماحل شد.

۶ ماه را در دیار هجرت و دور از استاد سپری کردیم که بعد از آن ایشان همراه با هیئت بلند پایه ای وارد ایران شدند که ایشان بعد از یک ماه اقامت در تهران به قم آمدند .

فضای خانواده با ورود ایشان رنگ و بوی تازه ای گرفت و فامیل و دوستان در شور و شعفی بیلر بسیار فرورفتند و استاد بعد از دوروز اقامت در کنار خانواده دوباره به تهران رفتند یک روز وقتی که وارد اطاق شدند مقداری پول را روی طاقچه گذاشتند و بعد لبخندی زدند و گفتند از من نپرسیدی که این پول برای چه می باشد گفتم نه ۱ بعد خود شان گفت ۲۵ هزار تومان پول محصول همان گند مهایی می باشد که در شولگره کشت کرده بودم و ۵ هزار تومان آنرا توبگی چون من تا امروز برای هیچ چیزی نخریده ام حتی یک پیراهن و بقیه اش را خرج خانه کن بعد من خنده ای کردم و گفتم مگر من از تو پیراهن خواسته بودم ؟ که حال پول میدهی گفت نه ولی خوب بگیر شاید اولین و آخرین پول باشد که من بتومی دهم .

س : استاد چند سال در ایران ماندند ؟
ج : درست یادم نمی آید، احتمالا یکسال و نیم که دوباره به افغانستان رفتند همان طوریکه گفتیم باز هم می گویم که استاد مرد دنیایی بود و تمام زندگی اش را وقف خدمت ب مردم کرده بود این مدت را که در ایران ماند بخاطر یک سری کارهایی بود که باید در ایران انجام می شد نه بخاطر اینکه در کنار خانواده باشد .
 .. وقتیکه به استاد خبر دادند به ایشان **دختر عطا** کرده اولین چیزی که گفتند چه

بود ؟
ج : ایشان خدارا شکر کردند و گفتند من از خدا خواسته بودم که اولین فرزندم دختر باشد و نامش رازینب بگذارم که در همان حال یکی از دوستان به استاد می گوید شما از شنیدن نام دختر ناراحت نشدید ؟ که استاد خندید و گفت برای چه ناراحت شوم مگر بین بندگان خداوند فرق است هر چه را که خداوند صلاح بداند ما شکر می کنیم ، خاطره ای که اینجا باید بگویم این است که برای اولین بار از استاد خواستم تا برای دخترش لباس بخرد، استاد کمی سکوت کرد و گفت : پول شخصی ندارم لباسم را (که ببری خودشان قابل استفاده نبود) پاره کرده یک چیزی درست کن و من هم همین کار را کردم فقط بخاطر اینکه یادگاری بماند که همتانها میراث از پدر به دخترش مانده است .

س : از آخرین دیدارتان با رهبر ما بگوئید ؟
ج : شب بود که استاد عازم شدند برخلاف همیشه که سعی می کرد زیاد احساساتش را بروز ندهد بی اختیار دستانش را در دودستم قرار داد و یک نگاه عمیقی کرد بدون اینکه کلمه ای و یا جمله ای بگوید که من هیچ وقت مفهوم آن نگاه ایشان را درک نکردم بمن که اشک در چشمانم نمایان گشت گفت دیگر برای چه ناراحتی ؟ آرزو داشتی که از من یک اولاد داشته باشی که حالا داری دیگر چنان راحت هستی ؟ و بعد خدا حافظی کرد و رفت برای همیشه .

س : خبر شهادت استاد را چگونه شنیدید ؟
ج : روز دوشنبه پس از شنیدن دستگیری ایشان همگی نیت روزه نذر کردیم و صبح همراه بنا .
 دختر ۴ ساله اش پیاده بطرف جمکران که مسجد صرت صاحب الزمان (عج) می باشد همراه افتادیم و بعد از ظهر برگشتیم شب من و دختر استاد و دختر برادرش برای ختم بطرف خانه یکی از فامیلهای براه افتادیم وقتی وارد خانه شدیم صدای شیون و ناله بلند بود خواهر استاد و فرزندان عموی ایشان به سرو صورت می زدند و گریه میکردند و از آنجا فهمیدم که چه خاکی بر سرم شده است و زینب را در آغوش کشیدم و به چشمان منتظرش نگاه کردم که بعد از این جواب این دیده های لبریز از انتظار را چه بدهم ؟

س : باتوجه به مشکلاتی که در زندگی داشتید اکنون که همسریک رهبر شهید هستید چه احساسی دارید ؟
ج : من بسیار خوشحال هستم که همسرم که به تنها آرزوی من شهادت بود رسیده است و افتخار می کنم که مثل مولایم مظلومانه جام شیرین شهادت را نوشید ولی بر در بدری خود ما در پیرش اشک غم می ریزم و بر چشم انتظار زینب گریه می کنم و از روح آن بزرگوار می خواهم که بار دیگر

مراد سرپرستی یتیمان از جمله یتیم خودش یاری کند .

س : توقع و انتظار شما بعنوان همسر شهید و خواهر شهید از مسئولین حزب وحدت و مردم چیست ؟
ج : من فقط این را می گویم که خط مزاری خط انبیاست پس نباید خط مزاری از بین برود که اگر اینگونه شود اسلام نابود شده است .

بقیه از : مصاحبه آقای محمود حکیمی یکی از فرماندهان حزب وحدت اسلامی

و توپ و انواع مهمات بدست مجاهدین حزب وحدت افتاد که امکانات از دست رفته کابل جبران شد و هم اکنون به حمد خدای متعال حزب وحدت اسلامی در موقعیت شایسته خود قرار دارد و مردم ما بر خور دار از عزت و غرور انقلابی خویش در صحنه سیاست کشور حضور فعال دارند و یقینا درس که می تواند بر آورنده آمل مردم باشد همان شیوه رهبر شهید است و عمل کرد به اندیشه های والا و اهداف مقدس آن چه اینکه او با مقاومت اش با شهادت اش و بالاحظه لحظه از زندگی پر بارش همه چیز را روشن کرده و خط آزادی و بساز شناسی هویت ملی ما را ترسیم کرده است .

س : در آخر اگر گفتنی دارید بیان دارید ؟
ج : گفتنی خاصی نیست آنچه که اهمیت دارد این است که مردم ما خود را بشناسند مخصوصا " نسل جوان بفهمند که در چه موقعیت حساس تاریخی قرار دارند لازم است همه ما به قدرت توان و استعداد در خدمت مردم خود باشیم و نگذاریم تجربه های تلخ تاریخی تکرار شود ما یک ملت هستیم باید باشیم و این بستگی به فداکاری دارد مخصوصا در این مرحله اگر درست فکر نکنیم صدمه می بینیم و دشمنان ما زیاد است . در اخیر از شورای مرکزی و مقام رهبری حزب می خواهم برای پیگیری عوامل فاجعه غرب کابل و شهادت استاد مزاری هسته را بوجود بیاورند و در این راه تلاش صورت گیرد که تا مردم ما آگاه شوند که دستان چه کسی در این فاجعه عظیم دخیل بود و نشود که خدای نخواسته حرکت توفنده مردمی در چوکات رهبری استاد شهید فراموش گردد و فداکاری و از خود گذشتگی یاران شهید استاد در ردیف دوستانهای تکراری قرار گیرد و من امیدوارم که بتوانیم برای مردم خود مفید باشیم و این توفیق را از خداوند می خواهم که بماند و خود آگاهی مبدول دارد در اخیر از دست اندرکاران نشریه طلوع وحدت تشکر می کنم .

پایان

س: آقای حکیمی لطفاً "خود را معرفی کنید"

فرموده و بگوئید که از کی وارد فعالیت های رسمی در حزب وحدت گردیده و در دوران مقاومت سه ساله مردم ماکجا بودید؟

ج ۱- اینجانب محمود حکیمی هستم و در - اوایل شکل گیری حزب وحدت اسلامی در ایران مشغول تحصیل بودم و با ورود اولین هیئت حزب در ایران بانوشتن اعلامیه ۴ از سوی طلاب مدرسه که در آن درس میخواندم از حزب وحدت اسلامی که به اعتقاد من تنها شکل برآورنده آرمان های اسلامی و ملی مابود ه پشتیبانی کردم ، این باعث شد که از نزدیک بارهبر شهید آشناشوم بعد از انجام وظایفی در ایران اول سال ۱۳۷۲ بر حسب ماموریت حزبی در جاغوری آمدم و به عنوان - معاونت فرقه در ولایت غزنی ایفای وظیفه می نمودم که در این مدت حوادث زیادی را پشت سر گذاشتم و برای تحقق اهداف عالی حزب وحدت اسلامی با جمعی از دوستان شبانه روز - تلاش کردیم تا اینکه در زمستان سال ۱۳۷۳ در کابل خواسته شدیم و در آنجا بحیث قوماندان قطعیه کشف قول اردوی حزب وحدت اسلامی وارد فعالیت گردیدیم و تا آخرین مراحل مقاومت مردمی در غرب کابل بودم و بالاخره در جریان فاجعه سقوط غرب کابل بدست طالبان اسیر شدم و مدت تقریباً " سه ماه در زندان ماندم .

س: آقای حکیمی مقاومت مردمی را در کابل چگونه می دیدید؟ و میزان همبستگی مردم با با حزب و - ۱- را چگونه ارزیابی می کردید؟

ج: البته پاسخ گفتن به این سئوال دقیقاً "مشکل است و مقاومت مردم را در کابل نمی توانیم یک امر تصادفی بدانیم بلکه عمده عامل در مقاومت کابل خود آگاهی مردم مناسب بر گذشته تاریخی شان و اینکه در چه مقطعی از انقلاب قرار داریم بود به همین اساس مقاومت در کابل به مثابه يك مکتب نجات بخش تجلی کرده بود و بچه های صالح هزاره الفبای آنرا از پدر پیر شان آموخته بودند در واقع منصف ظهور لیاقت های سیاسی، نظامی و میدان بزرگ - امتحانات انقلاب کابل بود و باکمال افتخار مردم وزن مردم مادر کابل این روحیه را داشتند که علیه هرگونه انحصار طلبی و تنگنویسی طلبی بایستند که در این راستا میزان همبستگی مردم خود به خود روشن میشود و حزب وحدت اسلامی که برخوردار از قانون مندی های لازم و امکانات قابل توجه بود در جهت بر آوردن آرمان های مردم تا آخرین مرحله

ایستاد و آنچه که مشهود بود و انکار ناپذیر - همبستگی مردمی بود چه اینکه می دیدیم در جریان جنگ هایی که رخ میداد شبانه از هر کوی و برزن کابل صدای الله اکبر بلند بود و مردم دسته دسته در مساجد جمع میشدند و در صورت لزوم خط ها را تقویه میکردند خواهران و مادران با اشتیاق فراوان برای سربازان دفاع غذا آماده می کردند و در مجموع مردم بودند که حزب بود .



س - اگر امکان دارد از آخرین لحظات فاجعه سقوط غرب کابل برای ما بگوئید؟

ج - در واقع آخرین روزیکه خطوط جنگ نا منظم شد و طالبان برخلاف فیصله انجام شده در ساعات لوی ۲ و پلنگ (۱) و پلنگ (۲) نفرات خود را اجابا کردند و همینطور نفرات شان در - ساحات چهل ستون و پل حسن گوساله موقعیت گرفته بودند این احتمال بود که اینها نتوانستند در برابر شورای نظار مقاومت کنند به همین لحاظ بچه های حزب وحدت اسلامی شب آخر در خطوط ماندند و اجازه ندادند کسی متعرض غرب کابل شود بعد از ظهر همان روز جمع زیادی از مردم و افسران قول اردو برای کسب تکلیف پیش خانه رهبر شهید جمع شده بودند این در حالی بود که در حرم ریاست اول با طالبان بر خورد می شد و مقاومت های پراکنده در نقاط - مختلف غرب کابل وجود داشت تا اینکه طالبان تا خطوط اول پیش آمدند و از همان اول شروع کردند به خلع سلاح بچه ها و اهانت ب مردم که بعد هم فرادیش عقب نشینی کردند وقتی هم ما اسیر شدیم در قدم اول ما را در چهار آسیاب آوردند و - تعدادی کثیری از بچه ها داخل سالون زندانسی بودیم يك نفر از پشتون ها که ظاهراً " آدم بیکاره معلوم میشد با طعنه و شماتت خبر داد که مزاری را هم گرفته ایم آنچه از گفته های ایشان مشهود بود در لحظات اول از بر خورد سالم طالبان با استاد شهید حکایت می کرد اما بعداً " معلوم شد که با سر رسیدن تعدادی دیگر از عناصر خائین و - دشمنان داخلی و خارجی مردم ما استاد شهید تحت شکنجه قرار می گیرند ، بعد ها که ما در لوگو منتقل شدیم روشن شد که رهبر شهید را در لوگر به شهادت رسانده اند و خبر های درگیری در هلیکوپتر و امثالهم صرفاً " انحراف ذهنیت عامه بود .

س: مجاهدین که اسیر بودند در زندان چه احساس داشتند و از شهادت استاد کی مطلع شدید؟

ج: شب سوم اسارت در ج ۱/۲ آسیاب در حدود ۱۲ نفر داخل يك کانتینر محبوس بودیم و با حالت بسیار زجر دهنده بطوریکه حتی نمیشد بنشینیم داخل کانتینر هم هوا خیس بود و بچه ها کثراً - ضعف کرده بودند ساعت ده بجه شب یکی از برادران رادیوی کوچکی داشت و از رادیو آمریکا شنیدیم که استاد را شهید کرده اند این - بدترین حالتی بود که داشتیم برادران شروع کردند به گریه و ماتم بالاخره بهمدیگر قول دادیم که تا آخرین رمق حیات راه و اندیشه مزاری بزرگ را فراموش نکنیم فرادهم رادیو را گرفتند و هم بچه ها را حسابی لت و کوب کردند ، برادران که خود را در آخر خط میدیدند و بعد از بانه زندگی برای شان ناگوار بود هر کاری که از دست شان می آمد انجام میدادند از جمله وقتی ما را مارا اجباراً " سرکاری بردند و مهمات نظامی را جمع می کردند بچه ها وسائل عمده را خراب می کردند که از جمله موشک مرروت را از کار انداختند و چه بسا که برادران که در کارات موتور میکانیکی وارد بودند به بهانه تعمیر خراب میکردند و - دست آخر طلبه ها گیر کرده بودند که چه کنند و احساس بچه های گاحساس زنده و پویا بود و هم متعهد به اینکه اگر آزاد شدند به قطعاً - نظامی خود پیوسته و مدافع مردم خود باشند .

س: حزب وحدت اسلامی را بعد از رهبر شهید در چه موقعیتی می بینید و به نظر شما چه روش هایی میتواند برای بدست آوردن عزت مردمی و تبارزه و هویت ملی مردم ماموء ثرباشد؟

ج: البته بعد از رهبر شهید شاید خیلی ها فکر میکردند که دیگر حزب وحدت تمام شده است و دیگر مقاومتی وجود نخواهد داشت که این مطلب دروغ بود و حزب وحدت در حقیقت يك رستاخیز مردمی است و علیه افکار و حرکت های مردمی هیچ قدرتی نمیتواند ایستادگی کند به همین ملحوظ حزب وحدت برخلاف تصور دیگران خیلی زود سر و سامان گرفت و جلوه های مقاومت و ایثار در بامیان پدیدار شد که البته این موضوع به مذاق دشمنان مردم تلخ آمد و ناچار شدند که با تمام قوا و امکانات در هزاره جات لشکر کشی کنند و جنگ بصورت فرسایشی شروع شد که یقیناً " کمک های الهی شامل حال مجاهدین - مردم مابود و دشمن نتوانست کاری از پیش بیبرد بلکه رسوا و مفتضح گشت و یگبار دیگر چهره های خائین برای مردم مارو شن شد و لازم است اضافه کنم که هیچ تصور نتوانستیم امکانات که در کابل از دست داده بودیم دوباره بدست بیاوریم این بود که در یک مرحله دشمن تا نزدیک یکا و لنگ پیش آمد و هنگامی که شکست خورد آنقدر تانک



از: غلام سرور بنیادی تمکی

بلال زمان

آندم که بشر چون طفلی پابه عرصه جهان
 خاکی می گذارد ، پاک و مقدس است میتوانست
 تا آخرین لحظه حیات آزاد و مانند خورشید است
 تابناک ودانه های معرفت و انسانیت در جامعه
 بدرخشد ، الگوئی باشد که دیگران رفتارش را -
 سرمشق قرار داده و مرگش نیز تولد دیگر برایش
 باشد .
 پس چه جمیل و زیباست تولد دیگر در تار
 و پود ایثار خون و شهادت که با گذر تقویم نه تنها
 مندرس ، بی جان ، فراموش و بی رنگ نمیشود
 بلکه همیشه در قلب تاریخ جا داشته و زنده
 خواهد بود .

این يك حقیقت مسلم است که عصر بدون
 رهبر قرن جمود و مردگی است ، روزگاری -
 مولائی دوره ، خمود و خماری دلهاست .
 شهید مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی
 سترگ مردی که با کوله باری از شقایق و فانوس
 شبم بار خود را در راه شیری دلهای مان هزار
 دسته نیلوفر روشن کاشت و شمع برافروخت
 چون مردی خروشان و جوشان که فریاد خلیل الله
 بر ایل نمود سرداد .

این بلال زمان از ما ، ذنه های بلند ایمان
 جرس آرزوهای دردمندان ایل اسلام و ملت تشیع
 رابه نوای جاودانه و ادا داشت غریبوی که تا آن سوی
 ساحل یخستان دامن ، دامن نور آفتاب رابه
 ارمغان بداد (یکه خوان) آذان ، آزادی حرکت
 ، انسجام ، بیداری و نصرت گشت و بیاری ملت
 مظلوم و آبادی های محرومین که سالهای سال
 با سیلی ستم نوازش شده بودند فریاد بر آورد .
 شهید مزاری ، مردان عشقده گل باور را از
 چله کمان عاشقی جدا کرد تابه وصال سیم مرغ
 از قاف شهادت بگذارند .

اوبرای فوج ، فوج ، قطره های وامانده در
 فضا خطبه پیوند و آزادی خواند به فریاد همعنی
 داد ، اوتفسیر شهادت و هادی مشت های خشم
 و آزادی شد .

حزب وحدت را پایه گذاری کرد و بز پشت
 شلاق خورده ملت مرهم گذاشت ، سرشک از
 دیده گان زدود و کوله بار ستم رامیخواست
 از پشت مردمش بردارد و تا آخرین لحظه زندگی
 در متن مردم بود و ملت را تنهان گذاشت .

در روزگار سرنوشت ساز خون و شهادت
 و آن هنگام که فریاد همه جاپید بود دشمنان
 انسانیت و عدالت طرح نابودی ، رادریشت
 درهای بسته می کشیدند ، حسین گونه فریاد
 " مرگ سرخ به از زندگی ننگین است " را سر
 داد در یغا ۱

که مصداق بارز " السابقون السابقون اولئک
 المقربون " شد
استاد شهید ۱

با کدام واژگان میتوانم ترا براسرایم
 و با کدامین آهنگ سالگرد شهادتت را ساز کنیم
 یکسال را با راه و حسرت گذرانیدیم و در خلوت خود
 عاشقانه گریستیم تا چشمه اشکمان خشکید و گلهای
 قلبمان پژمرد .
 هنوز حرف های توفراه راه ماست که
 می گفتی " هرگز با سرنوشت شما مردم معامله
 نخواهم کرد " و ایکاش خون ام در میان شما ملت
 ریخته شود " تو خود خلاصه معنای ، تو بیک
 مجروحی ، تو قطره ، خونی ، تو قشر قشر زنجیر
 سیاه چال اسارتی ، اکنون ما :

میخانه را برای ورود کدامین عارف عاشق
 مزین کنیم ؟

و جام دل را از شراب معانی کدامین ساقی پر کنیم ؟
 تو باران مفاهیم را بر کویرهای وجودمان روانه کردی
 فراموش نمی کنیم ، زمانی را که لحظه ، لحظه
 سرنوشت سازه کنیدی پیش میرفت و آرزوی -
 پیروزی رزمندگان حزب وحدت برد دولت فاشیست
 ربانی و مسعود نزدیکتر میشد که دست های -
 ناپاک دشمن پلید آشکار گردید ، طی ارتباطها را
 دوستانه دشمن بعد از مفاهیم و مذاکره برای -
 استاد جهت ملاقات در چهار آسیاب دعوتنامه می
 فرستد که بعد از رفتن استاد در چهار آسیاب این
 دشمنان سوگند خورده ، انسانیت استاد شهید
 رابه اسارت می گیرند .

میدانیم لحظه ، لحظه سازم آنهم بدست
 دژ خیمان کوردل سخت و دردناک است ، منتظر
 بودن ملت محروم ، رزمندگان ، خانواده و صد ها
 افکار دیگر تما و پیری از دوران اسارت است و چه
 سخت بود و دشوار است لحظه های انتظار در -
 زندان اسارت و چه دردناک و کشنده است برخورد
 با دشمنان پست و بی مایه در لحظه ، لحظه
 اسارت .

بیاد اندیشه

ای شهید مظلوم ۱ پیکر پاره پاره شده ات
 را با فرق و سینه شکافته شده ات را بدست از خدا
 بی خبران مشاهده نمودیم ، منتظر بودیم -
 انتظاری بابیم و امید ، میدانستیم در دست دشمنی
 به غایت سفاک و بی رحم گرفتاری ، در طول تاریخ
 از بی رحمی ، جنایت ، تجاوز ، چپاولگری و غارت
 این نابکاران بارها و بارها از زبان نیاکان ، بیه
 پدران و از آنان بمانقل شده .

و ه که چه دشوار است بیان حالت جان
 دادنت در عالم اسارت و چه دردناک است عمل
 دمنشانه و شکنجه دشمنان که این چنین اسیر
 که دوستانه دعوت نموده بود به شهادت برسانند
 اما تو باز گشتی و ما پیکر پاک و شکنجه شده ات را -

در آغوش کشیدیم و در عرقه تابلخ بدرقه نمودیم
 و برای آخرین بار و برای همیشه باتو ای راد -
 تاریخ وداع کردیم .

ای آشنای از هراشناتر تو که اسارت را تا مرز
 شهادت پذیرفتی پیکر ضعیف ، خستد و شکنجه
 شده ات با ما سخن داشت ، با ما سخن بگو ، بگو
 که حرامیان با تو چه کردند ؟ ای دوستدار موسی
 ابن جعفر (ع) از زندان چهار آسیاب با ما سخن
 بگو ؟ اما بدان گرچه دشمن جسم مطهرت را بی
 جان نمود ولی مطمئین هستیم که هرگز نتوانست
 روح بزرگ ترا تسخیر کند ، باور کن خشم و نفرت
 مردمان ستم دیده و آزاده را نسبت به دشمنانست
 این دشمنان عدالت و انسانیت تشدید کرد .

ای رهبر در دانشانیم ۱

ای خوش سفر رسیده ، رنج سفر و اسارت کشیده
 ای جور و جفا دیده ، ای زخم شمشیر چشیده ، ای
 شهید غریب ، اگر زبانت را بستند ، لکن زبانها
 از تو با تو سخن ها گفتند ، چه مستانه پرواز نمود
 و چه عارفانه به سراپرده دلدار رسیدی و بیه
 مقصد و معبود رسیدی ، تو همیشه زنده ، تاریخی
 و یادت زینت بخش دفتر خاطرات و تاریخ ملت
 محروم و زجر کشیده ما خواهد بود .

" در جوار رحمت حق آسوده بخواب ، که
 فرزندان خون حسین این ادامه دهندگان راهت
انالحق گویان افتخارها آفریدند و خط سرخ بسز
 اهداف دشمنان مانقش زدند "

و مردان پاسدارنه در پای دار که بر فراز دار -
نیز انالحق گویان پاسداران روشنائی ، در قلب
 تاریکی ها هستند و از آن روی نمیرند که بقول
 لسان الغیب حافظ شیرازی ثبت است
در جریده ، عالم دوامشان .

پایان

بقیه از : مروری بر زندگی استاد شهید مزاری

مردم صادق و ساده دلی بوده و هستیم که به طور
 مکرر فریب این نوع تعهد نامه را خورده و در کنار
 تعهد نامه و امضای خود ذبح شده ایم و بزرگترین
 قهرمان و راد مردان خود را از دست داده ایم لذا
 باید پس از این هوشیار باشیم و هرگز به دشمن
 اعتماد نکنیم .

به هر حال دشمن نابذار بهترین شخصیت های
 مجاهد و مقاوم و موثر ما را از دست ما گرفت همچون
 حجج اسلام استاد اخلاصی جاغوری و استاد عید محمد
 ابراهیمی و استاد ابوذر غزنوی و برادر مجاهد
 و فدائو پرتلاش سید علی علوی که در طول
 سالهای جهاد و انقلاب در سفر و حضور در جبهات
 و در مهاجرت و در همه جادرنکار استاد مزاری بود
 هم محافظ او بود ، هم بار و همکارش و هم دوست
 و برادرش که لحظه ای از استاد جدا نشد و سر
 انجام در حین شهادت نیز روح آنان با هم بسوی
 ملکوت اعلی عروج نمود .



گزیده اخبار

در استخوانش دواند .

انگیزه برای اشباع خود خواهی به خطرناکترین
مانور هادر دشوارترین ، حساس ترین زمان ممکن
دست زد .

آری خود خواهی چه بی رحم با لخصوص
اگر با کینه مسلح و بامذهب توجیه شود اینجاست
سدرالمنتهی فاجعه طیران میکند تا پروبال کبوتر
عدالت را خوین سازد ورشته گسسته اش
شهادت مزاری پیوند خورد .

پدر که در میان چکاچک شمشیر عبدالرحمان
از زیر دود باروت بمب های پنج کیلوئی سکتاریسم
ربانی - قدر است کرده بود کوبنده ترین ، انقلابی
ترین ، سخت ترین تجلی ممکن را آنهم در شرایط
که توسن ظلم بسوی (مدینه فاضله) حرکت میکرد
فرود آورد و ضربه ای (شورپرافل کرد در قبرستانها
منجمد)

شب ۲۳ حوت این شب همه جاساکت و
آرام فقط صدای برگ درختان شهر بانسیم سحری
سکوت رامیشکند ، چند قدمی آنطرف شعله
های آتش خمپاره بی امان بر کلیه های کلین فرود
می آمد و با صدای دلخراش طفل معصوم موسیقی غم
انگیز را به همه میرساند - آه چه تلخ و چه دشوار .

مردم از هر طرف به (مقر) بابه هجوم
میاورد تا محبت های پدران و مهربانی های خارق
العاده او خلع محبت پدر و بستگانش را بکنند بابه
برای مردم از خوشبختی لذت و حیثیت خود گذشته
و بر ملت شرح لبخند میزند ، پدر که در زندگی
جز ایثار ، عدالت خواهی حساسیت ، در برابر
انسانی و حوض در برابر حق اندوخته ندارد و در خا
اش فقر باغش نازش زیبائی دارد ، بابه فریادش
جز به گوش توده های مردم به گون نمیرسد و

در میان کوهها و دره های هزاره جات محدود و با
محافل حقوق بشر و ایلساتیک دنیا پیوند ندارد .
اکنون توطئه هابه کار میرود ، تعهد ها
یک بار دیگر زیر پا ، چهره ها آشکار ، مزاری دست و پا
بسته در چنگال روباها و مکار و گرگهای خونخوار اعدام
سحرائی میشود ، سنگ های هار زنجیر گسسته کوشیده

است تا با حدق (قرئیکی) او بنیانگذار (تزر) هزیستی
مسالمت آمیز و شیر که محرومیت چند ناله یک ملت
رابه انفجار آتش فشان لهیب رساند رانا بود سازد
اما و فریادی رانه با کلمه که با خون به
زمان ستاند و دشمنان کینه توز مقاومت حالا در
شط از خون متراکم ساخت .

خون سرخ او بنیاد ظالم را بران ، روح بزرگ او -
الهام دهند نهضت های برخاسته از متن محرومین
باشمشیر دیکتاتور شکن .

حضور معنوی او در دلها بیش از پیش متبلور
جامعه سرخ اومیقات ، مزار گلگون او کعبه
پایان

غروب خورشید

مزاری که در بهار انقلاب شکوفاشد
و میرفت تا مرده پایان زمستان تبعیض و انحصار
کینه و ظلم را در دنیا اعلام کند ، سرانجام خونین
عروج کرد ولی کلوله هائی که در ۲۳ حوت بر او
بارید او را نه کشته است ، در واقع این صدای
مزاری بود که در کردی تاریخ از کلولی چند
میلیون هزاره از قلب کوهها و دره های هزاره جات
بلند میشد و ستون فقرات دشمن را به لـرز
درگورد .

بانک الله اکبر و ندای وحدت خواهی
ریسمان بدوشان (پژواک) درد مشترک بود که
در قالب یک ندای جمعی بر افروخته شده بود .
تحرك (بامیان) بروز عینی وابستگی عمیق مردم
به (مزاری) بود که از زیر لایه های ضخیم فقر
و تحقیر سر برآورده تا نشان دهد که پهنه نبرد
گسترده تر از روزگاریست که نخستین (هزاره) -
هار از بر سا طور عبدالرحمن کشاند .

مقاومت غرب کابل حاکی ازین بود که
از زر هزاره های عصر عبدالرحمن تا فریادهای
بلخی و از بارش کلوله بر آن جوابی که تن پوش -
نیمه عربیانش کلگون میگشت تا قتل عام افشار
و از قتل های مشابه سارکوب مقاومت غرب کابل
واز (اپار تاید) تا جک تاتعهد شکنی به اصطلاح
طالبان و شهادت (بابه) مبارزه جوی هزاره
ببانه پایش رفت . و اکنون این آرزوهای سوزنده
است که از دل های زخمی لب ریز شده است .

هزاره ها با مقاومت دلیرانه اش بر لبه شکاف
عمیق ایستادند که روز بروز وسیع ترمیگشت -
شکاف بی عدالتی ، فقر ، نفاق و نقض تقسوق
انسانی . . . قدرت مقاومت غرب کابل بسان
شعله های بی بهار در تمام شهر سر بلند کرد
و برای دوستان صدا و حرکت آشنا و پژواک ندای
عدالت خواهی و حکومت مردمی وسیل آشکار
ستم دیده گان برستم پیشه گان .

درست این ندای عدالت خواهانه بود که
در دل دوستان تخم حسد کاشت و در دل دشمنان
تخم کینه ، هنگامی که روح از سطح جامعه
صعود میکند و از ظرفیت تحمل جامعه بیشتتر
رشد میکند (بودن) غنا زیبای و روشنای صفتی پوچ
دیگران را تحقیر میکند ، و وقتی که صحبت از
فضیلت ، قدرت و عظمت مزاری بر سر زبانهاست
دوست حسود و دشمن کینه توز منافع مشترک
پیدا میکند در برابر تهدید مشترک دشمنان زخم
های چرکینش سر باز میکند . و دوستان با اینک
با مقاومت های او (کریدت) کسب کردند نجات
یافت و داعیه رهبری میکرد ولی در وجدان ناخود
آگاهش تخم حسد را باور کرد و سبزشد ، برگر
و شاخش تمام اندیشه و وجدانش را فر گرفت و ریشه

مذاکرات و توافقاتی بر سر یک حکومت انتقالی بین حزب اسلامی حکمتیار و حکومت نام نهاد ربانی صورت گرفته

طبق اطلاع منابع خبری که در مطبوعات پاکستان
آمده است اخیراً "توافقات و مذاکرات بر سر یک
حکومت انتقالی بین حزب اسلامی برهبری
حکمتیار و حکومت نام نهاد ربانی صورت گرفته
و هم اکنون نیز این مذاکرات در جلال آباد و سر و بی
بین نماینده های دولت نام نهاد ربانی -
سرپرستی آقای سیاف و دکتر عبدالرحمن و صدیق
چکری و از طرف حزب اسلامی قطب الدین هلال
و آقای جریر جریان دارد ، منابع می افزاید که این
مذاکرات به نتیجه نهائی نرسیده و در قسمت
از پیست های دولتی توافق صورت گرفته اگر چه
شب گذشته آقای حکمتیار طی مصاحبه ای در
رادیوی بی بی سی این توافق را شدیداً رد کرد
و دروغ خواند .
مصاحبه جنرال پاینده معاون ریاست امور خارجه

جنبش ملی اسلامی شمال

بی بی سی

بی بی سی ، در همین حال جنبش ملی اسلامی
افغانستان که یکی از ۲ گروه درگیر این جنگ
راناشی از اختلافات محلی و بدون اهمیت میدانند
در گفتگویی با جنرال پاینده معاون ریاست امور
خارجی جنبش در این مورد پرسیدیم .

ج ، زد خورد بین جنبش و حزب اسلامی
(در بغلان) نبوده بلکه یک مشکل بین ۲ نفر از
قوماندانان محلی مربوط خود جنبش بوده و موضوع
را حل کردند و حزب اسلامی عضوی شورای هم
آهنگی است در پهلوی ما مثل یک برادر بوده و مدت
زمانی که از ایجاد شورای هماهنگی میگذرد
همکاری داریم و هیچ نوع سوء تفاهم بین حزب
اسلامی و جنبش نبوده و نخواهد بود .

س ، این مشکل که میگوئید بین فرماندهان
محلی بوده چه شکلی هست ؟

ج - خوب در محلات معمولاً "بین قوماندانان
های محلی خورد و ریزی هست که پیدا میشود
و آنقدر بزرگ هم نیست که تصور میکند ، اما
گذارشات که دارند تعدادی از ۲ طرف کشته
شده یعنی مشکل این قدر بزرگ بوده ؟

ج - نخیر راپوری راکه بشما داده اند درست
نبوده و راپور ناقص بوده و کسی کشته نشده و ممکن
است چند نفر زخمی شده باشد و زد خورد آنقدر
بزرگ نبوده که قابل تشویش باشد برای کسی
س ، پس شما بگوئید که حزب اسلامی
و جنبش ملی عضوی شورای هماهنگی و متحد بر
علیه دولت آقای ربانی است .

ج - حزب اسلامی و جنبش ملی مثل برادر



فرمانده ارتش سرخ در زمان اشغال افغانستان

از مردم افغانستان به دلیل تجاوز ۹ ساله ارتش سرخ عذرخواهی می کنیم

ضربات مهلکی را بر حیثیت سیاسی، اقتصادی و بین المللی آن دولت وارد کرد. این نماینده دوما افزود خروج شوروی از افغانستان که با فقدان تفاهم بین نیروهای جهادی همراه بود نتایج وحشتناکی را بار آورد که حتی بحران تاجیکستان نیز به آن مربوط می شود. وی هشدار داد رهبران روسیه از این جنگ درس عبرت نگرفته اند زیرا تجربه تلخ آن بار دیگر در منطقه چپن تکرار می شود. این نظامی ارشد روسیه گفت خروج ارتش سرخ از افغانستان در واقع جشن بزرگ روس ها بود جشن دوم آنها با خروج از چپن محقق می شود.



آنها ۱۳ هزار نفر کشته، ۵ هزار نفر مجروح و ۷ هزار نفر معلول شدند. ژنرال گرومف تأکید کرد اعزام ارتش به افغانستان بزرگترین اشتباه تاکتیکی کرملین بود که

مسکو - روسیه خبرگزاری جمهوری اسلامی

ژنرال بوریس گرومف معاون وقت وزیر دفاع اتحاد شوروی از مردم افغانستان به دلیل تجاوز ۹ ساله ارتش سرخ به کشورشان معذرت خواهی کرد.

گرومف در طول این حمله فرماندهی نظامیان شوروی در افغانستان را به عهده داشت و دیروز در مسکو به عنوان نماینده دوما نتایج این جنگ را مورد بحث و بررسی قرار داد.

وی گفت در طول این تجاوز ۸۰۰ هزار نفر از نفرات ارتش شوروی به مناطق مختلف افغانستان اعزام شدند که از میان

می باید بر اساس تخمینهای مأموران تجارتهای پاکستان ترسیم این شاهراه دوسال را در بر خواهد گرفت و با استفاده از آن مسافرتی دوازده میان دوز در دروازه ساعت ممکن خواهد شد. ضمناً در این میان پوهان اصغر بنیانگذار جبهه رستگاری ملی در افغانستان درباره جلوگیری از آزار سازمان ملل متحد رامستول دانست و گفت باید سازمان ملل دست پاکستان را از دخالت در افغانستان قطع نماید. نظر من اینست که قند هار، هلمند، فراه، هرات اینها جزو لاینفک افغانستان هستند دو وقتی که نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان در امور ازبکستان چهار ولایت افغانستان میخواهد مداخله بکند و این مداخله در امور داخلی افغانستان بوده و اینطور چیزی را ثابت میکند یکی اینکه پاکستان این چهار ولایت را جزو خاک خود تصور میکند. دوم اینکه طالبان که تا حالا هویت شان مشخص معلوم نبود با موافقت با پاکستان ثابت کردند که آزاد، حقیقت قوای متجاوز پاکستانی هستند که داخل افغانستان فعالیت میکنند

حاکمی از آنست که دولت پاکستان حدود سه میلیون دلار را برای ترمیم شاهراه که از پنج ولایت تحت کنترل طالبان میگردد اختصاصی داده است برای رسیدن به این هدف اینچنینی پاکستانی بعنوان طراح و طالبان بعنوان نیروی کاری جاکار میکنند طالبان مخالف سرسخت دولت افغانستان هستند و دلوت بنوبه خود طالبان را عوامل وابسته به دولت پاکستان میخواوند نیروهای طالبان اکنون مشغول موضع گیری در بخشهای جنوبی و غربی اطراف کابل پایتخت افغانستان هستند و گفته میشود که از همین مواضع روزانه اهالی شهر را مورد حملات راکتی و موشکی خود قرار میدهند به همین علت آغاز معامنه پاکستان با طالبان بر سر مسئله شاهراه باعث تحریک احساسات مردم کابل شده است، شاهراه مذکور از شهر چمن در مرز پاکستان آغاز می شود و به سمت قند هار مقرر فرماندهی طالبان در جنوب افغانستان و بعداً به سمت هرات در شمال مرز با ترکمنستان امتداد

پاکستان میخواهد در افغانستان جاده سازی نماید بنابه گزارش رادوبی بی سی دولت پاکستان میخواهد ۸۸۰ کیلومتری در غرب و جنوب افغانستان را تعمیر و سپس تبدیل بیک جاده جدیدی کند دولت افغانستان درین باره بشدت واکنش نشان داده است یکی از منابع وزارت خارجه افغانستان این کار را دخالت آشکار پاکستان در امور داخلی افغانستان توصیف کرد و گفت اقدامات لازم برای جلوگیری از اجرای این طرح بکار گرفته خواهد شد جاده جدید از چند ولایت افغانستان خواهد گذشت و پاکستان را از طریق این ولایات آسیای میانه متصل خواهد کرد. النیکس درین باره از کابل گزارش میدهد: تلاش اخیر پاکستان برای منزوی کردن دولت برهان الدین ربانی باعث خشم شدید مقامات کابل شده است دولت افغانستان از جامعه بین المللی و مخصوصاً از سازمان ملل متحد میخواهد دولت پاکستان را محکوم کند گذارشهای رسیده از پاکستان



نیزه باغ عیسی و ایدان کتسافا

همزمان و یاران فداکار و ذکر استاد شهید که همراه با ایشان همه جا و هکذا موسوم به طالبان به شهادت رسیدند.



حجة الاسلام والمسلمین شهید اخامسی جعفری



جنرال شهید ابودر غزوی



جنرال شهید حاجی جان محمد فرکی



حجة الاسلام والمسلمین شهید ابراهیمی همدانی



حجة الاسلام شهید عباس جعفری اوبانی



حجة الاسلام شهید جنرال سید طوی

مزاری که
قتل یافته
و ظلم را در دنیا
خاک کرد ولی کلمه
سید اوزان کشته
ی بود که در
سوی هزاره از
دست میزد و سوار
آورده
بانگ الفی
سخن موعزان
قالب بلد فدا
برگه ایامیان
آزادی آید
مفسر سربازان
موفد سرازور
از بر ساطور
مقاومت
حر هزاره فدا
خی و بارش
بد عربانی
نیل های
آب باران
ایمان و شهادت
بد و پیشرو
که از دنیا
ره تابان
قبل ایستادند
تاف بی عدالتی
تاریکی و ظلم
کسانی
کلمه سید
و این
الفت
همه
ان
مواضع
مؤکمه
بود میکند
دایره
کمی
سلف
باید
ان
تاری
مقاومت
سختن
تک
عنه
ع